

آزادی و شایسته سالاری مردمی



اگرچه می‌توان صرفاً با هدف نابودی دیکتاتور مبارزه کرد؛ اما اگر دیکتاتور قدرت زیادی در خنثی‌سازی مبارزات مردمی داشته باشد، مادامی که هدف مشخصی انتخاب نکرده باشیم، پس از چند بار شکست ناامید خواهیم شد. انتخاب یک هدف مشخص کمک می‌کند آینده را شفاف و در دسترس تصور کنیم، برای بدست آوردن آن انگیزه و اراده‌ای جدی داشته باشیم و پرقدرت بجنگیم. مانند یک فانوس دریایی خواهد بود که عموم جامعه، متحد به سمت آن حرکت می‌کند و اقشار بیشتری که مردد هستند نیز به ما خواهند پیوست.

در [فصل اول](#) کمی راجع به آزادی، دموکراسی و چرایی وجود حکومت‌ها و انواع دغدغه‌ها و مسائل آن صحبت خواهیم کرد. و در [فصل دوم](#) یک ساختار حکومتی ماتریسی (مبتنی بر شایسته‌سالاری و دموکراسی) ارائه خواهیم داد که مسائل عموم جامعه را از طریق نمایندگان آن‌ها در کنگره (مجلس عوام و مجلس احزاب) می‌گیرد و تضمین می‌کند افراد شایسته و نخبگان جامعه در راس امور خواهند بود تا بهینه‌ترین راهکارها را ارائه داده و اجرایی کنند.

ما حکومت را مانند یک شخصیت حقوقی تعریف کردیم که جامعه، سرمایه‌گذاران آن هستند نه صرفاً شهروندان. حکومتی که هویت و استقلال فکری دارد و در مقابل تغییرات بیرونی، واکنش‌هایی هوشمندانه نشان می‌دهد. تنها از آزادی محافظت نمی‌کند، بلکه می‌کوشد هر یک از افراد جامعه را در راه

رسیدن به خواسته‌اش حمایت کند. عدالت را برای جامعه‌ی امروز برقرار می‌کند، اما از آینده‌ی نسل فردای ما غافل نیست.

این کتاب پیشنهادی از یک قانون اساسی نیست، تنها پیشنهادی از نوعی ساختار مدیریتی است که می‌تواند اصلاح شود و با رای نهایی جامعه منطبق گردد. از شما می‌خواهیم پس از مطالعه و تأمل در آن، بخش‌هایی را که احساس می‌کنید مفید است ترویج کنید و برداشت‌های ساده‌تری از آن را به دوستان خود ارائه دهید. هدف ما این بوده که بتوانیم بخش بزرگتری از جامعه را که هنوز مردد است، در این راه همراه کنیم.

آزادی تنها مفهومی است که همزمان، ارزش زندگی کردن و در راه آن جنگیدن را نیز دارد. و ما چنان صبور نبودیم تا برای آمدن آن منتظر بمانیم. این کتاب را برای همه‌ی مردم ایران نوشتیم و بر مالکیت حقوقی آن هیچگونه ادعایی نداریم. ضمن اینکه با توجه به شرایط روزگار امروز، نمی‌توانیم نام نویسنده یا نویسندگان را ذکر کنیم. اصل کتاب از طریق لینک زیر همواره در دسترس است که می‌توانید با دوستان خود به اشتراک بگذارید:

<https://libmerit.github.io>

6	فصل اول: مقدمات و مسائل
7	انسانِ آزاد
11	جامعه و حکومت
16	آزادی اندیشه و بیان
19	گزینه‌ها و آزادی انتخاب
22	اقتصاد و آزادی عمل
25	رویکردِ مساله‌محور
30	ساز و کار مدیریتی
33	فسادِ ساختاری
40	انقلابِ مستمر
41	پایداری اهداف بلند مدت
42	فصل دوم: شایسته‌سالاری مردمی
43	نمایی کلی از ساختار حکومتی ماتریسی
45	کنگره: مجلس عوام و مجلس سنا
55	نخست‌وزیر و کابینه
59	چپترخانه‌ها
67	چپتر قانون؛ وزارت دادگستری
73	چپتر نیروهای مسلح

77	چپتر اقتصاد؛ وزارت دارایی
79	چپتر جامعه و هنر؛ وزارت فرهنگ
83	چپتر آموزش؛ وزارت علوم و پرورش
85	حرف آخر

فصل اول: مقدمات و مسائل

انسان چیست و چه می‌خواهد؟ جامعه چرا و چگونه شکل می‌گیرد؟ هدف از حکومت و تشکیل آن چیست؟ آزادی را چگونه تعریف می‌کنیم؟ تاثیر اقتصاد و آزادی بر یکدیگر چگونه است؟ جرم و جنایت یا فساد و رانت از کجا شروع می‌شود؟ حکومت‌ها چرا و چگونه ظالم می‌شوند؟ اگر یک نفر به تنهایی در راس امور نباشد، چگونه کشور متحد می‌ماند و رویکردی پیوسته را ادامه خواهد داد؟ اگرچه این سوالات بعضاً کمی فلسفی است، اما اگر در تعاریف و نگاه خود به اینگونه مقوله‌ها و جزییات آنها هم‌صفحه نباشیم، سخت می‌توان راجع به چگونگی تشکیل و ساختار حکومت بحث کرد و به نتیجه‌ای رسید.

انسانِ آزاد

تعریف ما از انسانِ آزاد این است که تمام تصمیمات اون تنها به دو مساله ختم می‌شود: با «عشق» انتخاب می‌کند و با «عقل»، مسیری برای رسیدن به آن را جستجو می‌کند. او عاقل است و هدف بزرگ را به اهداف کوچکتري می‌شکند و آن‌ها را به‌ترتیب فتح می‌کند.

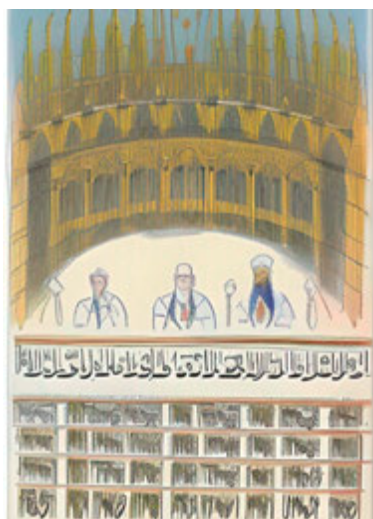
این عشقی که از آن نام می‌بریم، خواستگاهی خدایی دارد. پس از دوره‌هایی از ماجراجویی و دیدن وجوه متفاوتی از دنیا، ناگهان سر و کله‌اش پیدا می‌شود و تبدیل به نوعی رسالت بردوش انسانِ آزاد می‌شود. با امیال و خواسته‌های روزمره یا اهداف کوچکتري او تفاوت دارد. همان هدف بزرگ و والایی است که انسان حاضر است برای رسیدن به آن هزینه کند و حتی از جان خود بگذرد. یکسان نیست و برای هر انسانی متفاوت است. یکی می‌خواهد خواننده یا موزیسین بزرگی شود، یکی آرامش برای جامعه و عزیزانش می‌خواهد، یکی می‌خواهد دنیا را ببیند و ماجراجویی کند، یکی می‌خواهد استارت‌آپ بزرگی بزند که دنیا را متحول کند و به بودنِ خویش افتخار کند، یکی رویای پرواز دارد و می‌خواهد هواپیما بسازد، یکی تحسین جامعه و اعتبار بین مردم را می‌خواهد و ...



انسانِ آزاد برای فتح قله‌های میانی و راهی که باید بپیماید تا به عشق واقعی خود برسد، نیاز به ابزارهای گوناگونی پیدا می‌کند. آنچه برای یکی تنها ابزار رسیدن به هدف دیگرست، روزی انسان دیگری آن را بدست آورده و احتمالاً تمایل به معامله‌ی آن نیز دارد. عمر محدود و نیاز به دستیابی سریعتر به ابزار است که انگیزه‌ی اصلی تعاملِ بشر و در نهایت ایجاد جوامع می‌شود. اما انسانِ آزاد همواره ساده‌ترین و سریع‌ترین مسیر را انتخاب می‌کند. انسانِ آزاد به اخلاق و دین اعتقادی بنیادین ندارد. اگر به معنای واقعی و مطلقِ کلمه آزاد باشد، با جبر و زور نیز به این‌ها اعتقاد نخواهد آورد. تنها راه این است که به‌شکلی، در راستای خواسته‌های او باشند.

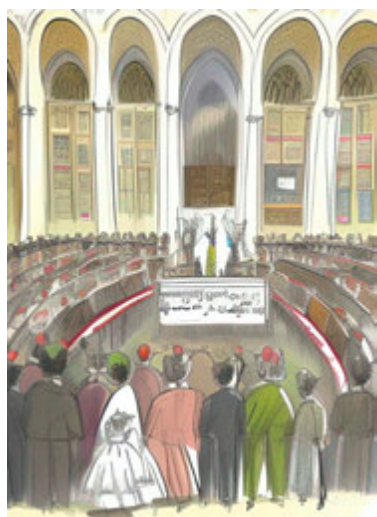
برای مقابله با آفات این انسان آزاد، بشر راهکارهای متنوعی را در پیش گرفته است. اولی اخلاقیات و ترویج و تربیت آن است. اما اخلاقیات نمی‌تواند تضمینی برای اجرا داشته باشد و فقط درصد کمی از انسان‌های شریف به آن پایبند می‌مانند. ضمن اینکه که بین اعضای جامعه اتفاق نظر بر سر جزییات آن وجود ندارد. آنچه برای یک فرد اخلاقی است، در تضاد با اخلاقیات فرد دیگری است. در نهایت این تضادها منجر به شکل‌گیری راهکار دوم شده‌اند.

راهکار دوم را پیامبران و ادیان آوردند که تلاش می‌کردند اصولی بنیادین برای تمام انسان‌ها تعیین کنند، آن‌ها را به واسطه الهی بودن مشروعیت و قدرت ببخشند و با توسل به عنصر ترس و معاد، جامعه را به اجرای آن‌ها مجاب کنند. اما این راهکار نیز مشکلاتی داشته؛ اول آنکه این قوانین،



غیرقابل تغییر بودند و نمی‌توانستند خود را با تغییرات جامعه و تکامل آن وفق دهند؛ دیگر آنکه پس از مرگ پیامبر، چند دستگی بوجود می‌آمد و پس از افول تبلیغ‌کنندگان آن، به فراموشی سپرده می‌شدند و جامعه اعتقاد خود را به آنها از دست می‌داد و کم‌کم تبدیل به شعارهایی پوچ می‌شدند. ضمن اینکه تنها اختلاف

بر سر جزییات را تا حدودی برطرف می‌کرد و قدرت به مفسران می‌داد، اما همچنان مشکل عدم تضمین برای اجرا را به‌همراه داشت.



راهکار سوم که در طول تاریخ بشر بیشترین موفقیت را داشته، اتحاد جوامع و ایجاد حکومت‌ها بوده است. این حکومت‌ها با توجه به چگونگی تشکیل خود، تلاش می‌کنند اصول و قوانینی (اخلاقیات، اعتقادات، یا عقلانیات) را بین اعضای جامعه برقرار، و حقوق و منفعت آنها را برآورده کنند. حتی

دیکتاتوری‌ها و حکومت‌های سلطنتی نیز روزی با اتحاد گروهی از سربازان شکل گرفته‌اند.

و انسان آزاد که توانایی مقابله با حکومت‌ها و جوامع متحد را ندارد، در نهایت تسلیم می‌شود. گاهی مجبور به پیمودن مسیر طولانی‌تری برای رسیدن به عشق خود می‌شود. و گاهی نیز مسیر مناسبی نمی‌یابد و عمر او به‌پایان می‌رسد، در حالی که برده‌ی هرآنچه حکومت به‌عنوان ابزاری برای کنترل جامعه استفاده می‌کند، شده است.



حکومت‌ها بعضاً یک ایدئولوژی و آرمان‌شهر دارند که به‌عنوان هدفی برای رسیدن به آن انتخاب کرده‌اند؛ اما اینکه در نهایت به‌کجا می‌روند و در عمل چه تاثیر بر جامعه می‌گذارند، وابسته به سه موضوع است: یکی «عناصر» و افرادی که آن را اجرایی می‌کنند، دوم «ساختار ارتباطی» این عناصر، و سوم چگونگی «توزیع قدرت» بین آنها.

وقتی از حکومت حرف می‌زنیم، همه‌ی اینها مهم است. عناصر و مسئولین چگونه انتخاب می‌شوند و به قدرت می‌رسند، چگونه با یکدیگر تعامل می‌کنند، و در هر موضوعی چه‌کسی قدرت این را دارد که حرف آخر را بزند. اینکه همه‌ی ترکیب‌های چگونگی «انتخاب عناصر» و «تشکیل ساختار» و «توزیع قدرت» را بررسی کنیم، مقوله‌ی بزرگی است که در این نوشتار نمی‌گنجد؛ اما اگر فرض کنیم برای هر ایدئولوژی، راهکاری ایده‌آل برای رسیدن به آن وجود خواهد داشت، و ایدئولوژی‌های ترکیبی را کنار بگذاریم، این ایدئولوژی‌ها جذابیت بحث دارند:

← **عدالت خواهی مطلق:** که می گوید همه ی انسان ها برابر هستیم و حقوقی عینا برابر باید داشته باشیم. با هم و یکسان کار می کنیم و درآمد یکسانی خواهیم داشت. احتمالا یک نمونه ی اجرا شده ی آن کمونیسم باشد. مشکل این ها آن است که برای انواع تخصص ارزش قائل نیستند، برای آنچه تقضا برای آن بیشتر باشد ارزش بیشتری قائل نمی شوند، انگیزه ی انسانی برای رشد بیشتر را حذف می کنند، و در نهایت منجر به سلب انواع مختلفی از آزادی می شوند.

← **آزادی خواهی مطلق:** که در جستجوی راهی برای کمترین دخالت در امور انسانی می پردازد. آزادی خواهان چنان عاشق آزادی هستند که آن را نه برای خود، بلکه برای همه ی جامعه می خواهند. آنها انواعی از حقوق مالکیت (دارایی، رسانه ای و ...) برای هریک از افراد جامعه قائل هستند که حکومت را مسئول محافظت از آن می دانند. از سرمایه داری دفاع می کنند و مخالفتی ندارند که بخش بزرگی از سرمایه ها در دست عده ی خیلی از جامعه متمرکز شود. آزادی خواهی مطلق برای منفعت جامعه به عنوان یک موجودیت واحد، کمتر ارزش قائل می شود. از نقاط ضعف و دلایل شکست اینگونه حکومت، یکی در مقابل دشمن بیگانه است، زیرا در نوع مطلق آن تضمینی به اتحاد وجود ندارد؛ دیگری در حمایت از اقشار ضعیف جامعه است که به مرور و همواره ضعیف تر می شوند. به همین دلایل است که عموماً آزادی خواهی در ترکیب با دموکراسی اجرا می شود.

← **دموکراسی مطلق:** که می‌گوید نظر همه‌ی اعضای جامعه، عینا به یک اندازه اعتبار دارد. و نظر اکثریت جامعه بر همه‌ی اعضای آن ارجعیت دارد. اینجا فرقی نمی‌کند نظر اکثریت به نفع همه باشد یا نه؟ اگر به عنوان مثال اکثریت جامعه مرد باشد، مردسالاری را ترویج می‌دهد. یا اگر اکثریت جامعه مذهبی باشد، حجاب را اجبار می‌کند و حقوق زنان را سلب می‌کند. مشکل دیگر آن است که اکثریت، تحت تاثیر قدرت رسانه‌هاست: اگر رسانه‌ای بتواند به انحصار برسد، بیشترین تأثر را بر خواسته‌ی جامعه و مسیر و اهداف حکومت خواهد گذاشت. و در نهایت کشور در مقابل حمله‌های فرهنگ بیگانه، پتانسیل شکست خوردن را خواهد داشت.

← **شایسته‌سالاری مطلق:** که گروهی را با معیارهای عالم و آگاه بودن انتخاب می‌کند و می‌خواهد تمام امور را به آنها بسپارد. این ایدئولوژی یک فرضیه نهان دارد: که تمام امور را می‌توان با علم اندازه گرفت و همواره می‌توان انتخاب‌های دقیق و علمی کرد. این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که دنیا نامتناهی است و افراد شایسته‌ای وجود ندارند که همه‌ی درست و غلط‌ها را بدانند. ضمن اینکه خواسته‌ها و اهداف انسان‌ها نیز متفاوت و گوناگون است. در نهایت این ایدئولوژی به انتخاب‌های سلیقه‌ای روی خواهد آورد و در تضاد با خواسته‌ی جامعه عمل خواهد کرد، اگرچه همواره توجیهی علمی ارائه بدهد.



حقیقت این است که همه‌ی مسائل را نمی‌توان به یک چشم دید. برخی از این‌ها «تخصصی» است که به متخصصان می‌شود رجوع کرد. در برخی دیگر مانند تخصیص بودجه، مسالهی «عدالت» مطرح است که هر فردی باید از میزان یکسانی از سرمایه‌های ملی بهره‌مند شود و قدرت رای یکسانی داشته باشد. دسته‌ی سومی از مسائل

نیز وجود دارد که الزاما هیچ یک از اینها نیست، بحث «انتخاب» ملت در میان است و هر پاسخی می‌تواند به نتیجه‌ای منجر شود که نظر گروه خاصی را برآورده کند. در رابطه با ساز و کار و چگونگی تصمیم‌گیری‌ها در این ۳ دسته‌بندی، در فصل بعد بیشتر صحبت خواهیم کرد.

لکن به‌شکل کلی، راهکار ما یک ایدئولوژی مشخص و ثابت نیست. نگاه ما این است که باید ساختار و نظام مشخصی داشته باشیم که در آن همواره حرف همه‌ی مردم و گروه‌ها شنیده شود و هر کسی بتواند بر روی آینده‌ی کشور اثرگذار باشد. ما حکومتی باهوش و خلاق را تصور می‌کنیم که در راستای حل مسائل جامعه حرکت می‌کند و برای هر یک از آنها راهکار می‌دهد. تنها از آزادی محافظت نمی‌کند، بلکه می‌کوشد انسان آزاد را در راه رسیدن به عشق و

خواسته‌اش حمایت کند. دیکتاتور و فرد واحدی در راس آن قرار ندارد، بلکه هوش جمعی و انتخاب‌های جامعه مسیر حرکت و تغییرات آن را تعیین خواهد کرد. به کسی که تخصص دارد و تلاش می‌کند، بهای بیشتری می‌دهد و انگیزه‌ی رشد او را نابود نمی‌کند.

به‌شکل کلی ما برای حکومت دو وظیفه‌مندی اصلی قائلیم: محافظت از انواع آزادی و افزایش آزادی عمل جامعه. برقراری عدالت یا شایسته‌سالاری نیز تنها ابزاری برای رسیدن به این دو هدف اصلی هستند.

آزادی اندیشه و بیان



می‌گویند «آزادی بیان داریم، اما آزادی پس از بیان نداریم». این جمله اگرچه از نظر ادبی زیباست، اما از نظر معنایی کاملاً متناقض است. کسی که پس از بیان آزادی ندارد، اساساً آزادی بیان ندارد. آزادی بیان به شکل مطلق به این معناست که شما می‌توانید هر حرفی (حتی دروغ یا تشویش اذهان عمومی و غیره) را بزنید و هزینه‌ی عجیبی پس از آن نیز نپردازید.

در عین حال آیا هر کسی می‌تواند مردم را تشویق به خشونت کند؟ اسلام افراطی را تبلیغ کند؟ یا حتی به زبان هنری آن را در مکان‌های عمومی به نمایش بگذارد؟ آیا برای اینها می‌خواهیم مصداق قائل شویم که در حوزه‌های خاصی کسی حق آزادی بیان ندارد؟ این مصداق‌ها را چه کسی تعیین می‌کند و چه تضمینی وجود دارد که به‌مرور زمان بیشتر و صرفاً در راستای منافع حکومت (و در تضاد با منافع جامعه) نشوند؟

آنچه درک «حق آزادی بیان» را برای بسیاری پیچیده می‌کند، عدم تفکیک آن از «حق مالکیت رسانه» است. اینکه هر مکان، روزنامه، شبکه اجتماعی و امثال

اینها نوعی رسانه هستند که مالک مشخصی دارند. انواع این رسانه‌ها با توجه به اهداف متفاوتی، برای محتوای خود قوانین وضع می‌کنند تا بتوانند بخش خاصی از جامعه را به‌عنوان مخاطب حفظ کنند. اینکه فردی در یکی از انواع رسانه حق بیان نداشته باشد، در تضاد با «حق آزادی بیان» او نیست؛ به‌شرطی



که انواع رسانه وجود داشته باشد و هر کسی حداقل در یک رسانه امکان بیان و اثرگذاری بر بخشی از جامعه را داشته باشد.

پس به‌شکل کلی ما برای هر رسانه‌ای، حق مالکیت خصوصی قائل هستیم. کوچه و خیابان متعلق به ساکنان همان شهر است و آنها از طریق نمایندگان خود (شورای شهر) ضوابط می‌گذارند. دانشگاه متعلق به دانشجویان و اساتید آن است و آنها مالکیت رسانه‌ی فضای عمومی آن را دارند. مراکز خرید متعلق به کسبه‌ی آنهاست و آنها حق تعیین ضوابط را دارند. هر یک از روزنامه‌ها، شبکه‌های تلویزیونی و شبکه‌های اجتماعی مجازی نیز صاحبانی دارند که برای رسانه‌ی خود می‌توانند قوانین خاص خودشان را داشته باشند و استراتژی مخصوص به‌خود را دنبال کنند. اگر کسی ضوابط اینها را رعایت نکند، «مالک

رسانه» حق دارد که «تریبون» خود را از افراد بگیرد و منع کند، اما جرم‌انگاری دیگری (بیرون از فضای آن رسانه) برای آن شخص نخواهد شد.

لکن در راستای آزادی بیان ما رویکردی افزایشی را پیش می‌گیریم. حکومت به‌جای تعیین ضوابط برای رسانه‌ها و دخالت در امور آنها، باید بر روی ایجاد رسانه‌های جایگزین سرمایه‌گذاری کند تا به جامعه حق انتخاب بیشتری برای شنیدن و بیان کردن داده شود. هر کسی باید در نهایت بتواند از طریق رسانه‌های مختلفی طرفدار جمع کند و نگرش یا بینش خود را به آنها منتقل کند.



واقعیت این است که در عمل برخی از این رسانه‌ها می‌توانند به قدرت انحصاری برسند و دیگر کسی نتواند با آنها رقابت کند و مخاطب جذب کند. اینجا حکومت برای مبارزه با انحصار می‌تواند «حق سکوت» را از رسانه «سلب» کند و او را مجاب به معرفی رسانه‌های جایگزین کند.

اقتصاد و آزادی عمل

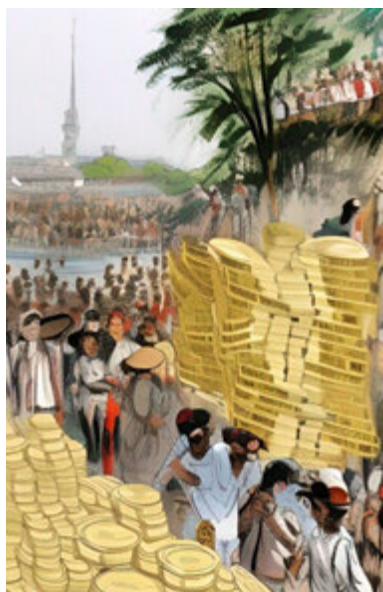
فرض کنیم بهترین حکومت با حداقل قوانین را تشکیل دادیم. آیا پس از آن، الزاماً حداکثر آزادی عمل را خواهیم داشت؟ آیا هر کسی می‌تواند هر روز به مسافرت برود، تفریح کند، خانه بخرد و در رفاه کامل زندگی کند؟ واقعیت این است که حتی اگر قوانین کاملاً آزادانه باشند، همچنان آزادی ما محدود به میزان و قدرت پولی است که در جیب داریم.



همه‌ی ما فکر می‌کنیم که می‌دانیم پول چیست. اما آیا واقعاً می‌دانیم پول بیانگر چه چیز است؟ اشتباه رایج عموم آدم‌ها به همین مسأله برمیگردد که پول را عیناً معادل ثروت و دارایی یا حتی قدرت و آزادی می‌دانند. اما پول تنها یک سند است که نشان می‌دهد مالک آن از جامعه طلبی دارد. روزی خدمتی به کسی ارائه شده، پس در

آینده باید خدمتی گرفته شود. اگر فساد و دزدی زیاد شود، پول بیانگر فساد خواهد بود، نه ارزش خدمت. ارزش این پول به میزان توانایی جامعه در بازپرداخت آن بستگی دارد. اگر جامعه آزادی کامل برای ارائه خدمت نداشته باشد، ارزش پول آن کم می‌شود.

ارزش پول یک کشور در مقایسه با دیگر
 ارزهای جهانی نیز، معادل خدمتی است که
 آن کشور به دیگر کشورها می‌کند. از
 صادرات مواد خام مانند نفت و گاز گرفته تا
 تولیدات صنعتی، فکری، هنری و هر چیزی
 که برای دیگر جوامع باارزش باشد و حاضر
 باشند در مقابل آن خدمتی ارائه دهند. اگر
 خدمت باارزشی به کشورهای دیگر ارائه



ندهیم، ارزش پول ما در مقابل ارزش پول آنها سقوط می‌کند و قدرت خرید کالای
 خارجی مان (خدمت گرفتن) کم می‌شود. اگر کالای خارجی زیادی خرید کنیم و
 ریال از کشور خارج شود، یعنی جامعه در حال بدهکار شدن به دیگر کشورهاست
 و ارزش پول ملی در مقابل دیگر ارزهای جهانی افت می‌کند. یا اگر برای فروش
 کالایی حاضر به قبولِ ریال نباشیم، یعنی ارزش آن در ذهن ما افت کرده و به مرور
 باعث سقوط آن خواهد شد.

ایده‌آل جمهوری اسلامی این بود که به استقلال کامل برسد. یعنی در هیچ امری
 نیاز به خدمت گرفتن از کشورهای دیگر نباشد. البته استقلال چیز بدی نیست،
 به عنوان یک هدف که به سمت آن حرکت کنیم قطعاً خوب است. اما ایده‌آل‌گرایی

در این حوزه باعث شد تصمیمات حکومت به گونه‌ای گرفته شود که منتج به شدیدترین تحریم‌ها (خدمت نگرفتن دیگر کشورها از ما) و سقوط ارزش پول ملی‌مان در مقابل دیگر ارزها شود.



میزان پولی که در جیب داریم زمانی زیاد می‌شود که فرصت‌های شغلی در حکومتی آزادی‌طلب افزایش یابد و با فساد و رانت‌خواری و قوانین سنتی دست‌وپاگیر مبارزه شود (ارزش پول واقعا معادل میزان ارائه خدمت باشد). و قدرت این پول در مقابل دیگر ارزهای جهانی زمانی زیاد می‌شود که خدمات بیشتری به جامعه

جهانی بتوانیم ارائه کنیم (ارز وارد شود) و تعادل درستی در استقلال را داشته باشیم (ورود و خروج ارز داخل و خارجی تقریباً یکسان باشد).

گزینه‌ها و آزادی انتخاب

فرض کنید به مهمانی می‌روید و در مقابل شما ظرف میوه‌ای شامل انواع پرتقال و نارنگی و لیمو شیرین و حتی کیوی گذاشته می‌شود. انتخاب نهایی شما در نهایت «ویتامین ث» خواهد بود و بیش از این انتخابی ندارید. در مقابل فرض کنید میزبان با انواع بسیار زیادی از میوه‌های شرقی و غربی و استوایی از شما پذیرایی کند. اینجا باز هم گزینه‌های انتخابی شما محدود به آنهایی خواهد شد که میزبان یا اطرافیانتان پیشنهاد می‌کنند. به عبارتی اگر گزینه‌ها زیاد شود، انتخاب‌ها محدود به اثرگذاری رسانه‌ها می‌شود.



فرض کنید انواع روزنامه و رسانه در کشور وجود دارد، اما همه‌ی آنها وابسته به حزب اصولگرا باشد، اینجا چه حق انتخابی در انتخاب رسانه داریم؟ در مقابل فرض کنید برای انتخابات ریاست جمهوری، همه‌ی جامعه کاندیدا هستند و به هرکسی می‌توان رای داد، باز هم انتخاب جامعه در نهایت همان چیزی خواهد شد که رسانه‌های قویتر معرفی می‌کنند و قدرت در اختیار صاحبان رسانه قرار می‌گیرد.

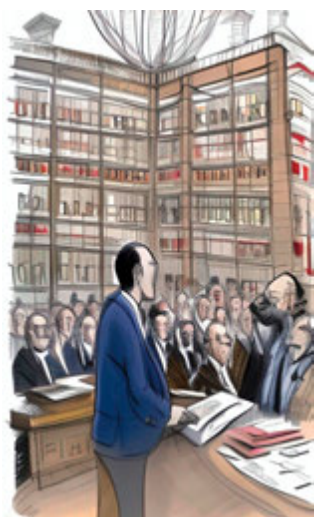
آزادی واقعی در انتخاب، زمانی حاصل می‌شود که گزینه‌ها گوناگون باشند و تنوع آنها در تناسب با رسانه‌های آزاد باشد. ما همزمان که برای افزایش تنوع رسانه‌های آزاد می‌کوشیم، باید بهترین گزینه‌ها از انواع گوناگون را نیز در انتخابات ارائه دهیم. اگر میوه‌های دارای ویتامین ث جزو گزینه‌هاست، همان که سرشار از ویتامین ث باشد کافیت که در معرض انتخاب باشد و باقی گزینه‌ها باید هرکدام از یکی دیگر از ویتامین‌ها سرشار باشد.

انتخاب جمعی و نظام‌های انتخاباتی

زمانی که جمعی از انسان‌ها می‌خواهند به تصمیم مشترکی برسند، اگر تعداد کم باشد (کمتر از ۱۵ نفر)، امکان‌پذیر خواهد بود که بحث و استدلال تا جایی پیش برود که همگی به نظر واحدی برسند. اما زمانی که تعداد اعضای آن جمع زیاد باشد، رسیدن به وحدت نظر عملاً غیرممکن می‌شود و در نهایت «تصمیم نگرفتن» تبدیل به انتخاب می‌شود. به شکل کلی همواره باید تلاش بر این باشد که تصمیمات اولیه در جمع کوچکتری (کمیته‌ها، شوراها یا نمایندگان مجلس) گرفته شود و نتایج و کلیات نهایی به نظرسنجی عمومی تری گذاشته شود.

و در این صورت نیز انواع نظام انتخاباتی و چگونگی رای‌گیری می‌تواند متنوع باشد. حتی چگونگی پرسش و انتخاب کلمات می‌تواند منتج به سوگیری‌های متنوعی شود و بر روی نتایج اثرگذار باشد که برخی را بررسی کرده‌ایم.

اثر شفافیت: شفاف بودن یا نبودن آراءِ رای‌دهندگان برای عموم، می‌تواند گرایش‌ها و سوگیری‌های متفاوتی در زمان رای دادن ایجاد کند (گاهی مثبت و گاهی منفی). حتی اینکه قبل از رای‌گیری نیز افراد می‌توانند رای خود را اعلام کنند یا نه، و اینکه به چه ترتیبی اعلام می‌کنند (اولین نفر چه کسی حرف می‌زند؟)، بر روی نظرِ دیگران و همچنین روند مباحثه‌ها اثرگذار است و نتیجه‌ی رای‌گیری نهایی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.



اثر قدرتِ مباحثه: فرض کنید رای‌گیری بر سر دو ایده‌ی متفاوت است و هر ایده، نماینده‌ای دارد که از آن دفاع می‌کند. اگر رای‌دهندگان راجع به آن موضوع دانش و دغدغه‌ی جدی نداشته باشند، نتیجه‌ی رای‌گیری متناسب با قدرتِ بحث و بیانِ مدافعان خواهد بود، نه اینکه اصالت کدام ایده واقعا بهتر است. در چنین شرایطی (تغییر نتیجه‌ی

آراء، قبل و بعد از مباحثه) اگر رای‌گیری فقط بین افراد متخصص و دغدغه‌مند انجام شود، احتمالاً نتیجه‌ی بهتری به همراه خواهد داشت زیرا اثرپذیری بر مبنای دانش خواهد بود، نه قدرتِ مباحثه‌ی مدافعان.

اثر انفعال: اگر در مجلس پیرسیم چند نفر با تصویب قانون خاصی «موافق» هستند، نتیجه متفاوت از این است که پیرسیم چه کسانی «مخالف» هستند و تعداد آن‌ها را از تعداد «کل اعضا» کسر کنیم. در حالت اول، نمایندگان منفعل به نفع مخالفان عمل می‌کنند. اگر رای مثبت دادن هزینه داشته باشد (تغییر حالت از نشسته به ایستاده)، اثر انفعال را حتی تشدید خواهد کرد. اینکه همواره تاکید کنیم کسی منفعل نباشد، این فرهنگ را تشدید می‌کند که نمایندگان راجع به موضوعاتی که دانش و آگاهی ندارند نیز اظهار نظر کنند. راهکار اصولی این است که در نظام رای‌گیری بتوانیم اثر انفعال را از بین ببریم. به عنوان مثال می‌شود هم آراء موافق و هم مخالف را بگیریم و نتیجه را با توجه به مجموع مشارکت در رای‌گیری اعلام کنیم، نه مجموع نمایندگان حاضر در جلسه.

اثر ترتیب: فرض کنید بحث بر سر تخصیص بودجه است. اگر ابتدا راجع به مساله‌ای نسبتاً کم‌اهمیت رای‌گیری کنیم و بودجه‌ی آن را نهایی کنیم، احتمالاً به هر حال به آن بودجه‌ی خوبی اختصاص داده خواهد شد. اما اگر مسائل مهم‌تر را قبلاً بررسی کرده و بودجه اختصاص داده باشیم (بودجه‌ی کمی باقی مانده باشد)، بیشتر گرایش خواهیم داشت که مسائل کم‌اهمیت را با بودجه‌ی کمتری رفع و رجوع کنیم. به عبارتی «ترتیب» بسیار مهم است: آدمی مسائل جدید را نسبت به مسائل قدیم ارزیابی می‌کند و مسائل آینده را که هنوز بررسی نشده، نادیده

می‌گیرد. راهکار نسبتاً بهتر این است که ابتدا بر روی اولویت مسائل رای‌گیری کنیم و هر کس نمره‌ای از ۱ تا ۵ بدهد، سپس به‌ترتیب اولویت راجع به میزان بودجه‌ی آن‌ها بحث و رای‌گیری کنیم.

اثر جبهه‌گیری محدود: فرض کنید می‌خواهیم برای معضل خاصی، قانون تدوین و تصویب کنیم. اگر چندین رویکرد و قانون متفاوت در گزینه‌ها باشد، نمایندگان جبهه‌های متفاوتی می‌گیرند و احتمال اینکه یکی از گزینه‌ها بتواند بیش از دو-سوم آراء را کسب کند، بسیار کم می‌شود. و اگر بگوییم رویکردی که به‌شکل

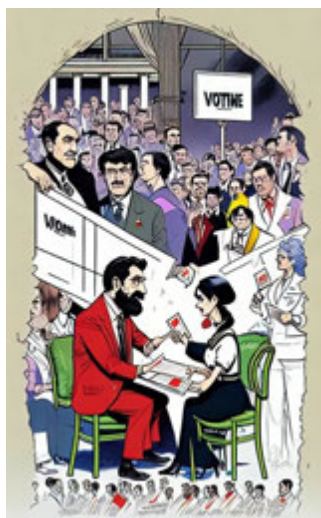
نسبی بیشترین رای را بیاورد تصویب خواهیم کرد، در این‌صورت یک قانون با اقلیت آراء (کمتر از نصف) تصویب خواهد شد که مخالفت نمایندگان زیادی را به‌همراه خواهد داشت. در حالی که اگر از ابتدا رویکردهای محدودی جهت



رای‌گیری ارائه شده بود، شرایط فرق می‌کرد و فقط جزییات آن مورد بحث و اصلاح قرار می‌گرفت. محدود کردن گزینه‌ها بهتر است در جمع‌های کوچک‌تر و تخصصی‌تر اتفاق بیافتد، اما اگر آن‌هم ممکن نبود: می‌توان یک رای‌گیری اولیه انجام داد که به رویکردهای مختلف امتیاز ۱ تا ۵ بدهیم، سپس ادامه‌ی بحث و

رای‌گیری را تنها روی گزینه‌هایی انجام دهیم که میانگین امتیاز آنها ۳ یا بیشتر شده است. این رویکرد باعث می‌شود نمایندگان، گرایش کمتری به جبهه گرفتن و مخالفت با گزینه‌های گوناگون داشته باشند. در واقع ریشه‌ی معضل این است که به گزاره‌ای بزرگ، بخواهیم رای مثبت/منفی بدهیم؛ در حالی که ممکن است تنها با بخش‌هایی از آن موافق/مخالف باشیم. در این شرایط اگر گزینه‌ای موجود باشد که به آن نظر مثبت داریم، تمام گزینه‌های دیگر برایمان منفی خواهد بود.

اثر جبهه‌گیری کلان: به انتخابات خود نمایندگان مجلس دقت کنید. زمانی که تعداد کاندیداها زیاد است، نمی‌توانیم تمام کاندیداها را قبل از رای‌گیری بررسی کامل کنیم. در چنین شرایطی، احزاب گوناگون ائتلاف تشکیل می‌دهند و لیست



افراد مورد اعتماد خود را ارائه می‌دهند. در صورت رای دادن به این لیست‌ها، ما در حقیقت به احزاب رای می‌دهیم و نه به نمایندگان. این شرایط الزاما بد نیست و بستگی به هدف ما از انتخابات دارد که در فصل بعد بیشتر راهکار نسبتا جامعی برای انتخابات نمایندگان مجلس ارائه داده‌ایم.

رویکرد مساله‌محور

اعتقادات، عدالت، استقلال، قدرت منطقه بودن و ... ارزش‌های خویست. اما زمانی که به‌عنوان اصل و اساس انتخاب می‌شوند، جای هدف و ابزار رسیدن به آن هدف را بعضاً جابجا می‌کند. اما رویکرد مساله‌محور بر روی مسائل اساسی و بنیادین و نیاز جامعه تمرکز می‌کند، اندازه‌گیری می‌کند و ترتیب بهینه‌ای از آن‌ها را جلو می‌برد و به‌اندازه خرج می‌کند. در این رویکرد، عموماً اعداد و سنج‌ها هستند که تقدس دارند و تصمیمات را می‌گیرند.



مثال ۱: اعتقادات می‌گویند حجاب یک امر واجب است و برای برقراری آن حتی به آزار مردم می‌پردازد. رویکرد مساله‌محور، «مساله‌ی آزار جنسی» در جامعه را بررسی می‌کند و برای آن معیار اندازه‌گیری تعیین می‌کند، سپس راهکارهای

فرهنگی، آموزشی یا حتی کنترلی و مبارزه با آزار جنسی ارائه می‌دهد، آنگاه میزان اثربخشی و بهبود را با همان معیار اولیه بهبود می‌دهد. یا می‌گوید آمار طلاق زیاد شده و برای جامعه مشکلات روانی ایجاد کرده، پس باید برای راهکار به نخبگان مراجعه کرد. در چنین رویکردی، حجاب یا پوشش اجباری تنها یک راهکار از هزاران راهکار دیگر خواهد بود، نه اصل و هدف نهایی.

مثال ۲: عدالت می‌گوید اگر کسی یک میلیارد اختلاس کرد، دقیقاً به همان میزان باید خسارت بدهد. رویکرد مساله‌محور می‌گوید احتمال دستگیر شدن در اختلاس‌های کلان تنها ۲۰ درصد است (از هر ۱۰ مورد، تنها ۲ مورد منجر به دستگیری شده)، پس میزان خسارت را ۵ برابر بیشتر از مبلغ اختلاس قرار می‌دهد، تا قدرت



بازدارندگی داشته باشد (در غیر اینصورت اختلاس کردن همچنان یک غمارِ سودآور است).

مثال ۳: استقلال‌طلبی ابتدا خدمت گرفتن از دیگری را متوقت می‌کند و سخت‌ترین مسیر را انتخاب می‌کند. اگر بخواهد انرژی هسته‌ای تولید کند، می‌خواهد در تمامیت آن به استقلال کامل برسد، فارغ از میزان هزینه‌ای که داشته

باشد. رویکرد مساله محور می گوید مصرف انرژی زیاد شده، سپس به دنبال کاهش این هزینه، به سراغ راهکارهای جدیدتر و ارزانتر (مانند انرژی خورشیدی) می رود. حتی اگر انرژی هسته ای را انتخاب کند، هزینه ی گزافی برای تکنولوژی غنی سازی آن نمی دهد؛ اورانیوم غنی شده را به میزان نیاز خریداری می کند و تنها پایگاه تولید انرژی هسته ای تاسیس می کند. تنها زمانی به سراغ غنی سازی اورانیوم می رود که هزینه ی خرید آن زیاد و غیرمعقول شود و راهکار بهتری نباشد.



مثال ۴: قدرت منطقه بودن توجهی به افزایش ریسک و احتمال جنگ و هزینه های آن ندارد؛ میخواهد به هر قیمت ممکن، قدرت منطقه باشد. رویکرد مساله محور به ریسک های موجود و آینده توجه می کند و اندازه می گیرد، سپس به دنبال انواع راهکارها از جمله بهبود روابط خارجی و حتی

صلح طلبی می رود تا هزینه ها را کاهش دهد. و به میزان معقولی قدرت دفاعی خود را تقویت می کند تا صرفا ریسک های احتمالی را کاهش دهد، نه اینکه کشور را تبدیل به ریسکی برای دیگر همسایگان کند (که منجر به ایجاد هزینه ی بیشتر برای ما می شود).

پیشنهادی که در فصل دوم برای ساختار حکومتی ارائه شده، تماما بر این پایه بنا شده که حکومت می‌خواهد با «رویکرد مساله‌محور» پیش برود و مسائل کشور را حل کند. برای شناسایی یا انتخاب مسائل مهم‌تر به سراغ رای عموم جامعه یا نمایندگان آن‌ها می‌رود و برای حل آنها، نخبگان جامعه را در راس امور قرار خواهد داد.

سنجه‌های اندازه‌گیری

ما همواره خروجی کارها را با توجه به «سنجه‌هایی عددی» اندازه می‌گیریم تا متوجه میزان اثربخشی آن‌ها باشیم و کارها را بهینه‌تر انجام دهیم. یا برای استخدام آدم‌ها و میزان شایستگی نیز، سنجه‌هایی قرار می‌دهیم. سنجه‌هایی خوب است که این معیارها را در نظر گرفته باشد:

- ← ساده و سراسر باشد و محاسبه‌ی آن ممکن باشد.
- ← معقولانه و رسیدن به آن ممکن باشد.
- ← مرتبط و در راستای استراتژی و هدف مدنظر باشد.
- ← تفسیرپذیر و وابسته به فردی که آن را اندازه می‌گیرد، نباشد.
- ← مجموعه‌ی سنجه‌ها باید همراستا باشند و در تضاد نقش یکدیگر نباشند.
- ← جعل‌پذیر نباشد و کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به آن نیز، منجر به عبور از مسیر انحرافی و مضر نشود.

مثال ۱: وقتی اعتقادات (مانند دین یا حتی آزادیخواهی) را سنجه‌ای برای تعیین میزان شایستگی گذاشته باشیم، آدم‌ها به سمت جعل آن و ظاهرسازی می‌روند و در نهایت افرادی در راس قرار می‌گیرند که بهتر توانسته باشند ریا و تظاهر کنند؛ اینها شیادانی به مراتب بدتر از افرادی هستند که مخالف ارزشهای مورد نظر



ما هستند، اما صادقانه رفتار کرده‌اند. چنین سنجه‌ای حتی دست را برای گزینش سلیقه‌ای مسئولین باز خواهد گذاشت. پابندی به ارزش‌ها، در انتخابات آزاد و توسط مردم باید اعمال شود، نه در قالب قوانین محدودکننده.

مثال ۲: به‌عنوان نمونه‌ای از سنجه‌ی نامرتبط با استراتژی: اگر برای محاسبه‌ی میزان شایستگی اساتید دانشگاهی (در تولید علم)، تعداد مقالات منتشر شده را انتخاب کنیم، انتشار مقاله را ترویج می‌کند، نه تولید علم در حوزه‌ی مورد نیاز را (انتشار مقاله یک محصول از تولید علم است، نه اصل تولید علم).



ساز و کار مدیریتی



مدل‌های مدیریتی را می‌توان به ۳ گروه کلی دسته‌بندی کرد. مدل اول، «مدیریت دستوری» است. مدیران با توجه به بینش درونی خود، دستوری برای اجرا و حل مسأله صادر می‌کنند. ضعف اصلی این مدل مدیریتی، وابستگی زیاد آن به مدیر است. باید مدیر کاملاً عالم و آگاه و دارای بینش قوی باشد. اما حتی در این شرایط هم تمام دلایل و بینش پشت

دستورات، تنها در ذهن او بوده و با رفتن او هوشمندی و انعطاف از بین می‌رود. ضمن اینکه در دنیای امروزی تقریباً غیر ممکن است که کسی در تمام حوزه‌ها بتواند جامع‌العلوم باشد. نمونه‌ی بارز این نوع از مدیریت، حکومت‌های شاهنشاهی و سلطنتی هستند که پس از مرگ شاه، حکومت به‌مرور تضعیف می‌شود و در نهایت سقوط می‌کند.

مدل دوم، «تدوین قوانین» دقیق حکومتی است که افراد با توجه به آنها ادامه‌ی مسیر را می‌روند. ضعف اساسی این مدل مدیریتی نیز در عدم انعطاف و تغییر هوشمندانه‌ی تصمیمات گذشته در طی زمان است. قوانین اضافه



می‌شوند اما امکان تغییر آنها وجود ندارد یا سخت است. و افراد جدیدی که وارد سیستم می‌شوند، همواره درون همان چارچوب‌های قبلی تلاش می‌کنند خروجی‌ها را بهینه کنند و قوانین جدید وضع کنند. به مرور، این چارچوب تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود تا جایی که سرعت رشد از سرعت تغییرات بیرونی کمتر می‌شود. در نهایت، ساختار انعطاف نشان نمی‌دهد و سقوط می‌کند. ضعف دیگر، این است که اگر مجریان قانون با آن هم‌راستا نباشند، منطبق با میل شخصی خود قانون را تفسیر و اجرا می‌کنند. در مواردِ حاد، حتی کاملاً در تضاد با آن عمل خواهند کرد.

مدل سوم، «ایجاد ساختار» مناسب برای گزینش، تعامل و تصمیم‌گیری افراد شایسته است. فرض اساسی این است که اگر افراد همگی در حوزه‌ی عملکرد



خود شایسته باشند، می‌توانند تصمیمات بهینه بگیرند، پس نیازی نیست آنها را به چارچوب و قوانین بسیار سختی مقید کرد. در این مدل اگر گزینش افراد به‌درستی انجام شده باشد، افراد منطبق با ارزش‌های شایستگی که انتخاب شده‌اند، قانون را تدوین و اجرا خواهند کرد.

ساختار حکومتی که می‌خواهیم ارائه دهیم، جایی در بین مدل دوم و سوم قرار می‌گیرد. اگرچه همچنان قانون و پابندی به آن مهم است، اما تلاش کرده‌ایم از چگونگی اثرگذاری افراد در اجرای آن نیز غافل نباشیم. این یک اشتباه مهلک است که عده‌ای گمان می‌کنند آمریکا بخاطر آزادیخواهی در قانون اساسی آن، کشوری آزادیخواه شده است. آمریکا آزادیخواه شد زیرا پایه‌گذاران اولیه‌ی آن آزادیخواه بودند و برای آزادی جنگیده بودند. بیان قوانین آزادیخواهانه در قانون اساسی تنها انعکاسی از فرهنگ و حضور افراد آزادیخواه در راس امور آن کشور است.

فسادِ ساختاری

به رفتار مخربی (نسبت به اهداف و ارزش‌ها) که قابلیت تکثیر و بازتولید نیز داشته باشد، فساد می‌گوییم. گاهی ممکن است منشاء آن افراد فاسد باشند، و گاهی افراد سالم هستند اما توزیع قدرت، ساختار روابط، مسئولیت‌ها و اهداف آنها بگونه‌ای باشد که افراد را به سمت رفتار مخرب بکشد. به چنین ساختاری فاسد می‌گوییم و در طراحی ساختار حکومتی که می‌خواهد افراد شایسته را در راس امور قرار دهد، مهمترین دغدغه‌ی ما ایجاد ساختاری است که رفتار سالم



داشته باشد و گرایش افراد به فاسد شدن را کمینه کند. در این بخش برخی از این ساختارهای فاسد را بررسی خواهیم کرد. لکن انسان دارای هوش و رفتار پیچیده‌ای است که نمی‌توان برای تمام سناریوهای فساد ساختاری آن از پیش برنامه‌ریزی کرد. بعدها راهکار کلی‌تری برای نظارت بر ساختارها و اصلاح مداوم آن‌ها ارائه خواهیم داد.

مهمترین عامل بازدارنده‌ی جرم و جنایت این است که عواقب آن ضربدر احتمال دستگیر شدن، بیشتر از منفعت آن باشد! ما همواره عواقب را می‌توانیم در قانون زیاد لحاظ کنیم و نظارت‌های داخلی ایجاد کنیم، اما در این صورت همچنان امکان تبانی بین مسئولین بخش‌های مختلف وجود خواهد داشت. از مهمترین راهکارها این است که فعالیت‌های تمام سازمان‌ها دارای حداکثر شفافیت باشد تا امکان رصد کردن آن‌ها توسط نهادهای مستقل مردمی وجود داشته باشد و احتمال دستگیر شدن را زیاد کند. در کنار آن، وجود رسانه‌های آزاد که توانایی رسواسازی دارند، امکان رشوه دادن به مجریان قانون را کمینه می‌کند و هزینه‌ی ارتکاب جرم را نیز بیشتر خواهد کرد (رسوایی علاوه بر مجازات‌های قانونی).

یک مثال رایج، امکان رانت‌خواری است. در حکومتِ شایسته‌سالار می‌گوییم اگر انسان شایسته باشد، می‌شود تمام مسائل را به او سپرد تا بهترین تصمیم را بگیرد. اما واقعیت این است که در عمل، هر انسان شایسته‌ای نیز پتاسیل فاسد شدن را دارد. به‌عنوان یک قانون کلی باید تمام «تعاملات حکومت با مردم» بر مبنای قانون



و شفاف باشد. اگر هر جایی نیاز به وجود رگولاتوری است که باید مجوزی برای انجام کاری گرفته شود، این پروسه‌های مجوز دادن باید بر مبنای قانون نوشته شده باشد و دست مجری برای تفسیر باز نباشد؛ در غیر اینصورت امکان رانت و تبانی بین مجری و اقلیتی از مردم بوجود خواهد آمد. در صورت دادن یا ندادن مجوز نیز باید به هر حال پروسه‌ی آن برای عموم جامعه شفاف باشد. اگر جایی قانونی وضع نشده، پیشفرض بر آزادی جامعه است و پیش از هر کنشی، باید قانون وضع شود (این پیشفرض برای حکومت برعکس است).

فساد کیفیت و سرعت

زمانی که دغدغه‌ی کیفیت و سرعت در کنار هم قرار می‌گیرد، پتانسیل ایجاد فساد را خواهد داشت. فرض کنید می‌خواهید یک خودرو بخرید؛ در رابطه با کیفیت و سلامت خودرو، چقدر به حرف کارشناس فروش اعتبار قائل خواهید بود؟ این‌ها افرادی هستند که دغدغه‌ی سرعت در فروش را دارند و با فروش بیشتر، سود بیشتری می‌برند؛ از چنین افرادی نمی‌توان انتظار «برآورد کیفیت» داشت. حتی اگر به کارشناس معاینه‌ی خودرو مراجعه می‌کنید، اگر آن کارشناس میزان درآمدش وابسته به تعداد مشتری و معرفی کارشناس فروش باشد، برای گرفتن مشتری بیشتر با کارشناس فروش تبانی خواهد کرد.



مثال دیگری می‌تواند در حوزه‌ی پزشکی باشد. یک دکتر ارتوپد ممکن است گرایش به زیاد شدن جلسات درمانی داشته باشد تا میزان درامدش بیشتر شود. یا در درمانگاه‌ها، برخی از پزشکان بی‌کمپلکس بی‌مورد تجویز می‌کنند تا برای بخش تزریقات ایجاد درآمد کنند. در کشورهای پیشرفته‌تر، پزشک خانواده وجود دارد که درآمد ثابت (غیروابسته به تعداد

جلسات) دارد و هر فردی پیش از مراجعه به متخصص، با پزشک خانواده‌اش مشورت می‌کند. بعدتر این پزشک خانواده است که کارها و نتایج درمان متخصص را نظارت می‌کند و به بیمار مشورت صادقانه می‌دهد. به عبارتی کیفیت‌سنجی از اصل درمان جدا شده است.

این‌ها مسائلی است که در انواع گوناگونی در ساختارهای حکومتی نیز بازتولید خواهند شد. در ساختار ماتریسی که ارائه داده‌ایم، مهمترین دغدغه این بوده که سلسله مراتب مدیران ناظر کیفی را بطور کامل از مدیران اجرایی جدا کرده باشیم. این سلسله مراتب‌ها اگر قرار باشد به ریشه‌ی مشترکی برسند، در همان نقطه پتانسیل فساد بوجود خواهد آمد.

کسی که می‌خواهد به قله‌ی خاصی صعود کند، اگر فقط کفش داشته باشد، پیاده می‌رود و منجر به رشدِ فیزیکیِ او خواهد شد. اما اگر خودرو نیز داشته باشد، تا جای ممکن مسیر را با خودرو طی خواهد کرد. البته این تنها یک مَثَل است؛ ما انسان را کاملاً آزاد فرض کرده‌ایم و هیچگونه وظیفه‌مندی بر عهده‌ی حکومت نمی‌بینیم که بخواهد برای افرادِ جامعه، هدف‌گذاری یا تصمیم‌گیری کند. اما برعکس آن صادق نیست و بر انواعِ نهادهای حکومتی باید کنترلی دقیق و ساختاری باشد تا از مسیرِ درستی به سمت اهداف خود حرکت کنند.



این یک مسأله‌ی بسیار مهم است که چه نوع و میزان از ابزار، در اختیارِ نهادهای اجرایی قرار می‌دهیم. در دنیای واقعی، مسائل بسیار پیچیده‌تر خواهند بود. بعضاً برای نهادهای مختلف، اهداف گوناگونی تعیین می‌شود که برای هر یک از آنها، نیاز به ابزار خاصی خواهند داشت. و پس از اینکه آن ابزار را در اختیار گرفتند، نمی‌توانیم مطمئن باشیم که در راستای اهدافِ دیگری از آن‌ها بهره نخواهند برد.

به عنوان یک قانون کلی بهتر است برای نهادهای حکومتی که تاسیس می‌کنیم، اهداف متعدد و گوناگونی تعریف نکنیم و تنها یک وظیفه‌مندی مشخص تعیین کنیم. انواع ابزاری که برای انجام آن وظیفه‌مندی نیاز دارند را نیز، با وسواس خاصی به آنها اعطا کنیم تا طی زمان دچار فساد نشوند.

نمونه‌ی بارز این نوع سوء استفاده از ابزار، سپاه پاسداران است که پول و رسانه و اسلحه و نیروی نظامی فراوان دارد، در مسائل مختلف امنیتی، فرهنگی و اقتصادی اهداف متنوعی دارد و به قاچاق کالا و مواد مخدر نیز روی می‌آورد.

فساد سیستم آموزشی



بزرگترین عامل فساد سیستم‌های آموزشی آنجاست که اعتبارسنجی نیز انجام می‌دهند! یک سیستم آموزشی تنها باید وظیفه‌ی آموزش داشته باشد. اما اگر مدرک تحصیلی صادر کند که به آن رجوع کنیم و برایش ارزش قائل شویم، اساس آموزش فاسد خواهد شد. دانش‌آموز/دانش‌جو برای گرفتن

مدرک، وارد سیستم آموزشی می‌شود نه برای یادگیری؛ و استاد از طریق نمره دادن در حال اعطای قدرت خواهد بود و نه صرفاً بازخوردی که برای رشد

دانش‌آموز/دانشجو مفید باشد. وقتی اینگونه انگیزه‌های کاذب وارد سیستم آموزشی می‌شود، اساس آموزش را فاسد می‌کند. فرقی نمی‌کند مدرسه باشد یا دانشگاه یا حوزه علمیه؛ فارغ‌التحصیلی از یک موسسه‌ی آموزشی نباید به داشتن دانش و تخصص تلقی شود و و منتج به قدرت سیاسی شود. متخصص بودن باید به‌شکلی مستقل ارزیابی شود و سپس قدرت اعطا شود.

در عصر امروزی و اینترنت، یادگیری حتی به‌شکل بهینه‌تری می‌تواند آفلاین و خودخوان باشد؛ اما جامعه به‌هدف دریافت مدرک به مدرسه و دانشگاه می‌رود و عمر مفید و سرمایه‌ی جوانی بسیاری را بالقوه هدر می‌دهد.

راهکار مدیریتی که در فصل دوم ارائه خواهیم داد، ارزیابی تخصص و نخبگی را از فرایند آموزش جدا می‌کند و این نوع از فساد در سیستم آموزشی را نیز می‌خواهیم از بین ببریم.

انقلاب مستمر

از بزرگترین معضلات حکومت‌ها، رسیدن به وضعیت عدم تغییر و قفل‌شدگی است. همیشه ابتدای تشکیل حکومت‌ها، تغییرات سریع و همگام با انتظارات جامعه است. به مرور قوانین وضع می‌شوند و حکومت به ثبات می‌رسد. اما جامعه همچنان در حال رشد و تغییر است، نسل جدیدتر می‌آید و نیازهای آن از



توانایی حکومت فاصله می‌گیرد. اعتراضات شروع می‌شود اما حکومت در راستای حفظ و بقای خود تلاش می‌کند. هر چه بیشتر در مقابل تغییر مقاومت می‌کند، جامعه برای رسیدن به خواسته‌ی خود مصمم‌تر می‌شود و زاویه‌ی بیشتری با حکومت پیدا می‌کند. این شکاف تا جایی پیش می‌رود که بالاخره منجر به فروپاشی و انقلاب خواهد شد.

راهکاری که برای ساختار حکومتی ارائه می‌دهیم، باید با در نظر گرفتن این شرایط و یک «انقلاب مستمر» باشد و این اجبار را بوجود بیاورد که حکومت منعطف و در تغییر باشد. هیچ‌گاه نمی‌توان بهترین و ایده‌آل‌ترین راهکار را ارائه داد، مهم این است که همواره راهی برای بهبود و رشد وجود داشته باشد. زندگی

مردم امروز شاید هزاران بار بهتر از مردمان گذشته باشد، اما رضایت آن‌ها تنها زمانی حاصل می‌شود که کیفیت زندگی و شرایط کشور همواره در حال رشد و بهبود باشد.

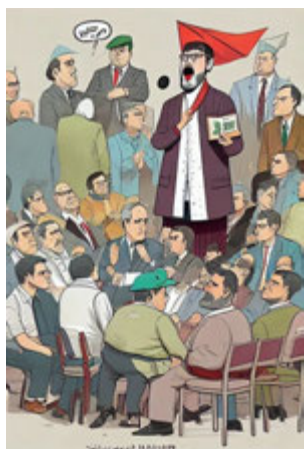
پایداری اهداف بلند مدت

ما دیکتاتوری نمی‌خواهیم. فرقی نمی‌کند از نوع فردی باشد یا فرقه‌ای یا عقیدتی. حکومتی می‌خواهیم که منطبق با خواست عموم جامعه و عقلانیت و علم روز باشد. برای رسیدن به این هدف، در ساختارهای حکومتی معمولاً انتخابات دوره‌ای برگزار می‌شود و نمایندگان مردم و مسئولین حکومت، مدام تغییر می‌کنند. هیچ‌کس در حکومت نباید ماندگاری درازمدت داشته باشد تا دیکتاتوری و فساد و رانت‌خواری کمینه شود. با این وجود، بعضی اهداف و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت وجود دارد که باید با وجود تغییرات تمام عناصر حکومت، همچنان دنبال شوند. هرگونه ساختار حکومتی پیشنهادی، باید توجه جدی به این اهداف بلندمدت و چگونگی پیش‌برد آنها نیز کرده باشد.



فصل دوم: شایسته سالاری مردمی

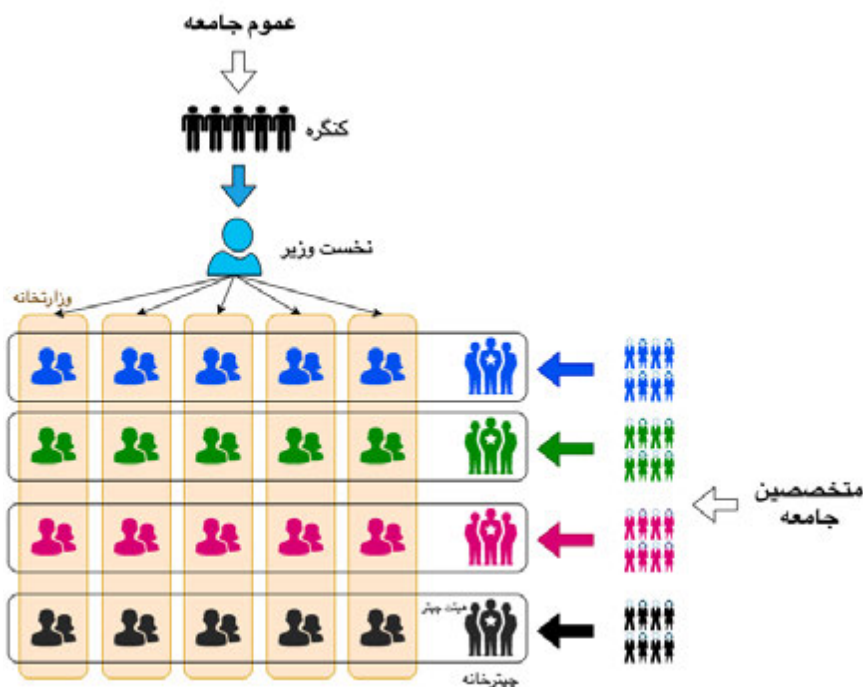
مسالهی اساسی در ساختار حکومتی «جمهوری»، انتخاب رییس جمهور است. تمام جامعه قرار است یک نفر را انتخاب کند و اعتماد کند که آن یک نفر اولاً در وعده‌های خود «صادق» است و دوماً «می‌تواند» کابینه‌ی درستی بچیند تا به آن‌ها عمل کند. برای انتخاب این یک فرد، ابتدا افرادی زیادی فیلتر می‌شوند و پروسه‌هایی طی می‌شود تا تعداد محدودی کاندیدا معرفی شوند. این محدود کردن کاندیداها مساله‌دار است که توسط چه کسی و بر چه اساسی می‌خواهد اتفاق بیافتد تا منجر به بهترین گزینه‌ها شود و رضایت مردم را نیز به دنبال داشته باشد و حق آزادی انتخاب را سلب نکند؟ مسالهی دیگر این است که رییس جمهور توسط عوام انتخاب می‌شود و انتخاب عوام وابسته به تبلیغات و فضا سازی‌های



رسانه‌ایست که نمی‌تواند به بهترین انتخاب منجر شود. در نهایت این ساختارها منجر به «در رأس قرار گرفتن و تصمیم‌گیری نادان‌ها» خواهد شد؛ افرادی که بیشترین ادعا و اعتماد به نفس را دارند و توسط میانگین جامعه حمایت می‌شوند.

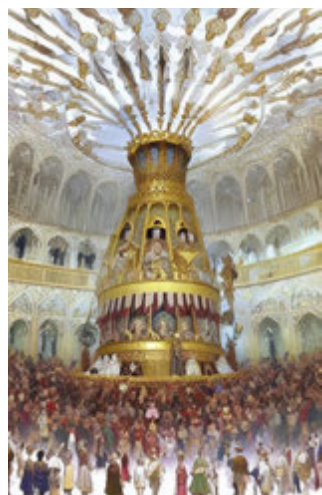
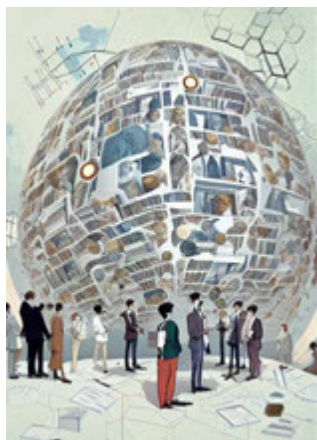
نمایی کلی از ساختار حکومتی ماتریسی

ساختاری که ما پیشنهاد می‌دهیم، نوعی مدل مدیریت ماتریسی است که اولین بار در حدود سال‌های ۱۹۷۰ و در فضای رقابت تولیدکنندگان ژاپنی استفاده شد که راهکارهای تکنولوژی در اختیار بشر قرار گرفته بود. بعدها توسط شرکت اسپاتیفای به شکل جدی‌تری تدوین و مشهور شد و امروزه شرکت‌های استارت‌آپی بسیاری به این مدل، مدیریت می‌شوند. ما این مدل را با مفاهیم مردم‌سالاری ترکیب کردیم و ساختار مدیریت حکومتی جدیدی بر این پایه ارائه می‌دهیم که «آزادی و شایسته‌سالاری مردمی» را برقرار کنیم.



این ساختار حکومتی دو سلسله مراتب عمود بر هم دارد. یکی در عرض که چپترخانه‌های تخصصی را تشکیل می‌دهد و بر کیفیت تمرکز می‌کند، دیگری در طول که کنگره و وزارتخانه‌ها را تشکیل می‌دهد و مسائل اجرایی را پیش می‌برد.

برای هر گروه از متخصصین، انتخابات برگزار می‌شود و «هیئت چپتر»ها شکل خواهد گرفت. این هیئت‌ها مسئول ارزیابی و استخدام نیروهای متخصص مرتبط با چپترخانه‌ی خود، سیاست‌گذاری در همان حوزه‌ی تخصصی و نظارت بر کیفیت پیشبرد کارهای دولت، خواهند بود.



عموم جامعه نیز نمایندگانی انتخاب می‌کنند و «کنگره» را تشکیل خواهند داد. کنگره در نهایت نخست‌وزیر معرفی می‌کند که مسئول تشکیل وزارتخانه‌ها و تیم‌های کابینه‌ای همراه با مسائل مطرح شده در کنگره خواهد بود.

کنگره: مجلس عوام و مجلس سنا

مهم است که انتخاب نمایندگان مردم و دغدغه‌های آنها به مسائل معیشتی محدود نشود و مسائل دیگری که الزاما ارتباطی به چگونگی تخصیص بودجه ندارد نیز دیده شود. با توجه به این مسائل، ما کنگره‌ی نمایندگان را دو مجلسی فرض کرده‌ایم. یکی «مجلس عوام» است که دغدغه‌های مردمی برای برقراری «عدالت در توزیع منابع» دارند و راجع به چگونگی تخصیص بودجه، نظر قطعی و نهایی را می‌دهند. دیگری «مجلس سنا» است که نماینده‌های احزاب هستند و



خط فکری‌های مختلف جامعه را منعکس می‌کنند و در رابطه با محافظت از آزادی‌های مردمی (آزادی بیان و انتخاب و غیره)، قوانین حمایت از حقوق جامعه (رفاه و آسایش، مبارزه با انحصار رسانه و غیره) و مسائل زیرساختی (آموزش، امنیت و غیره) دغدغه دارند.

انتخابات مجلس عوام

مجلس عوام به ازای هر یک میلیون نفر از مردم، ۳ نماینده خواهد داشت. موضوع اول چگونگی رای‌گیری است. دغدغه‌ی مردم در رابطه با عادلانه بودن تخصیص بودجه، بیشتر مرتبط با بودجه‌ای است که به استان محل سکونت آنها می‌رسد،

بنابراین منطقی است که این انتخابات به شکل استانی برگزار شود. نظام انتخاباتی نیز از شیوهی تناسبی و تکرأی انتقال‌پذیر استفاده می‌کنیم تا هرز رفتن آراء به حداقل برسد و هر نماینده توان تصمیم‌گیری متناسب با رای‌دهندگان خود را داشته باشد.

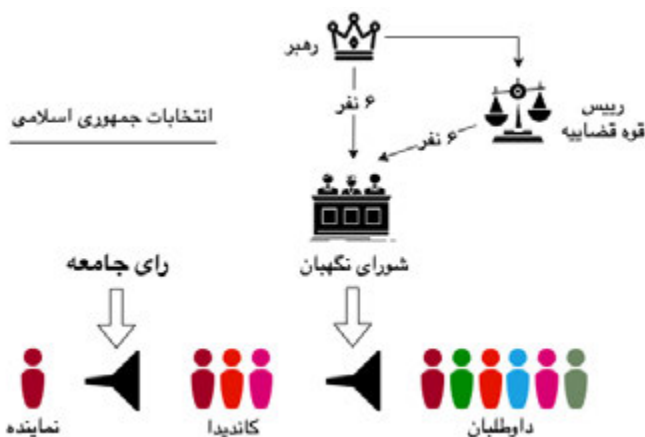


در این شیوهی انتخاباتی، ما نامزدهای مورد علاقه‌ی خود را اولویت‌بندی می‌کنیم. شمارش آراء بگونه‌ای انجام می‌شود که هر نفر در نهایت تنها یک رای داده است. اگر نامزد مورد نظر ما با بالاترین اولویت رای نیاورد، رای ما به نامزدی منتقل می‌شود که در اولویت‌های بعدی مشخص کرده‌ایم.

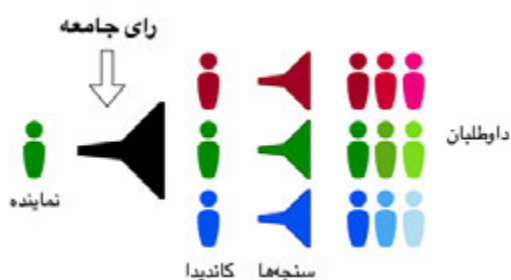
در نتایج انتخابات نیز، هر کس که برنده می‌شود بسته به میزان رای‌ی که به دست آورده، نمایندگی رای‌دهندگانی را بر عهده دارد. به این تعداد رای‌دهندگان «سهمیه» می‌گویند. برای مثال، اگر سهمیه‌ی نماینده‌ای هزار رای باشد، آن نماینده بیانگر نظرات هزار رای‌دهنده خواهد بود. با توجه به اینکه این انتخابات به شکل استانی انجام می‌شود، تعداد سهم آراء هر نماینده به تناسب جمعیت آن استان نیز نرمالایز خواهد شد تا میزان مشارکت استان‌ها در قدرتِ نمایندگانِ آنها اثر منفی نگذارد.

مثال: استان خاصی ۶۰۰ هزار نفر جمعیت دارد و قرار است ۲ نماینده به مجلس بفرستد. نماینده‌ی اول در نهایت (پس از انتقال آراء) ۵۰ هزار رای و دومی ۱۵۰ هزار رای کسب کرده است. اینجا مشارکت مردم در انتخابات یک سوم است، اما نمایندگان در تناسب با جمعیت آن استان، سهم در تصمیمات مجلس عوام خواهند داشت: نماینده‌ی اول ۱۵۰ هزار سهم و دومی ۴۵۰ هزار سهم.

موضوع دوم و مهمتر، چگونگی ارائه‌ی لیست کاندیداهای پیش از انتخابات است. اگر محدود کردن لیست را بخواهیم به گروه خاصی بسپاریم، باز هم برای چگونگی انتخاب و ارزیابی شایستگی همان گروه اختلاف خواهیم داشت. جمهوری اسلامی این مساله را از طریق شورای نگهبان حل کرده که نمایندگان را بررسی شایستگی می‌کند و طیف خاصی از داوطلبان را کاندیدا می‌کند.



اما ما در راستای افزایش آزادیِ انتخاب می‌خواهیم بیشترین حق انتخاب را داشته باشیم، ضمن اینکه یک شخص یا نهاد دیکتاتورگونه نمی‌خواهیم. راه‌حل قابل اجرا این است که چندین سنجه با اهداف گوناگون داشته باشیم. هر کدام از این سنجه‌ها، شایسته‌ترین کاندیدا را با معیار و هدف مشخصی انتخاب خواهد کرد. بدین ترتیب بین کاندیداها، گوناگونی کافی برای انتخابِ آزادانه‌ی مردم وجود خواهد داشت.



انتخاب هر یک از این انواع سنجه را می‌توان از سازمان‌های دولتی (چپترخانه‌ها، وزارتخانه‌ها، کنگره)، نهادهای مستقل مردمی (اصناف و اتحادیه‌ها، رسانه‌ها و ...) که جامعه‌ی بزرگی دارند، و حتی افراد سرشناس انقلاب گرفت. در نهایت چندین سنجه خواهیم داشت که با هر کدام، بهترین داوطلبان از طیف‌های مختلف استانی را به‌عنوان کاندیدا معرفی خواهیم کرد. مثال‌هایی از سنجه‌ها اینگونه است:

← نخبگی: از یکی از ۱۰ دانشگاه برتر کشور فارغ‌التحصیل شده باشد، ۴ سال اخیر در همان استان ساکن بوده باشد، و نمره‌اش هرچه بالاتر باشد اولویت بیشتری دارد. چنین سنجه‌ای می‌تواند به رشته‌های متفاوتی از رشته‌ی تحصیلی (مدیریت، اقتصاد، شهرسازی و ...) نیز محدود شود و برای هر رشته، یک نفر کاندیدا معرفی شود.

← سابقه فعالیت سیاسی: هر سال حضور در مجلس ۴ امتیاز، هر سال در چپترخانه‌ها یا وزارتخانه‌ها ۳ امتیاز، هر سال در سازمان‌های مهم کشوری ۲ امتیاز، هر سال در سازمان‌های دولتی کوچکتر شهرستان‌ها ۱ امتیاز. مجموع امتیازات کسی که بیشتر باشد، بهترین گزینه است.

← تجربه ملل گوناگون: متولدین استان که به ازای هر سال زندگی در کشوری متفاوت، امتیاز بیشتری کسب می‌کنند.

← تمام نمایندگان قبلی که دو دوره متوالی در مجلس نبوده باشند.

← افرادی که شهرداری یا شورای شهر به‌عنوان کاندیدا معرفی می‌کنند.

← افرادی که اصناف و اتحادیه‌های کارگری به‌عنوان نماینده معرفی می‌کنند.

← حزبی که طرفداران زیادی در آن استان دارند می‌توانند کاندیدا معرفی می‌کنند.

← در استان‌های مختلف ممکن است گروه‌ها یا جریان‌های مردمی خاصی وجود داشته باشند که اینها نیز در صورت برگذاری راهپیمایی مصالحت‌آمیز، حق معرفی کاندیدا بصورت مستقیم را می‌توانند داشته باشند.

← تمام سنجه‌های بالا می‌تواند به تفکیک زن و مرد باشد، هر کدام دو کاندیدا معرفی کند، یک زن و یک مرد.

در هر سنجه، حداکثر به تعداد نمایندگانی که در نهایت قرار است انتخاب شود را به ترتیب شایستگی کاندیدا می‌کنیم. مساله این است که به ازای هر نماینده که قرار است انتخاب شود، حدود ۱۰ الی ۲۰ کاندیدای کاملاً گوناگون باید وجود داشته باشد (کم باشد حق آزادی انتخاب را کم می‌کند، زیاد باشد اثرگذاری رسانه‌ها در نتایج را زیاد می‌کند). در نهایت مردم با توجه به هدف و انتظاری که دارند، بهترین سنجه‌ی شایستگی را نماینده می‌کنند.

اگر سنجه‌ها به اندازه‌ی کافی ساده و سراسر باشند، ارزیابی کاندیدا و معرفی لیست نهایی می‌تواند توسط سازمان‌های معمولی و مورد اعتمادی مانند بانک‌ها نیز انجام شود و نیازی به نهادهایی مانند شورای نگهبان نخواهد بود.



هدف از مجلس سنا، تصمیم‌گیری راجع به موضوعات عمومی کشور است که نمایندگان آن، خط فکری‌های متفاوت جامعه را منعکس می‌کنند. این انتخابات مساله‌ای منطقه‌ای نیست که در هر استان جداگانه برگزار شود. به عنوان مثال اگر احزابی مانند «آزادی طلب»، «فمینسم»، «اسلام‌گرا» و امثال اینها داشته باشیم، اینها خط

فکری‌هایی عمومی و مرتبط با کل جامعه هستند. بنابراین منطقی است که معرفی نمایندگان این احزاب و انتخابات آن‌ها به شکل کشوری برگزار شود. برای ایجاد انگیزه جهت تشکیل ائتلاف‌ها و اتحاد بیشتر احزاب، بهتر است انتخاب مجلس سنا را به شیوه‌ی متداول اکثریتی برگزار کنیم: هر کسی یک رای می‌دهد و برندگان افرادی هستند که بعد از شمارش آراء، در بالای لیست قرار خواهند گرفت. در این شیوه، اگر از حزب خاصی تعداد کاندیدای زیادی معرفی شود، آراء طرفداران آن حزب شکسته خواهد شد که به ضرر حزب است و منجر به شکست آن می‌شود. بنابراین احزاب به تشکیل ائتلاف سوق داده می‌شوند و انگیزه‌ی بیشتری برای همگرا شدن خط فکری آنها وجود خواهد داشت.

فرض ما این است که نمایندگان احزاب، افرادی سرشناس هستند و تجمعات عمومی یا کمپین‌های مجازی در حمایت از آنها شکل می‌گیرد. آنها سوابق زیادی در حوزه‌ی سیاست دارند و پایگاه مردمی و رسانه‌های قوی برای حمایت از خود دارند. تشخیص نهایی احزاب پرتطرفدار به‌عهده‌ی مجلس عوام خواهد بود، اما احزاب خودشان



نمایندگان خود را معرفی می‌کنند و مجلس عوام در رابطه با کاندیدها و صلاحیت آنها حق نظر دادن نخواهد داشت. با توجه به‌اینکه نمایندگان مجلس سنا افرادی سرشناس و احتمالاً دارای قدرت رسانه‌ای بیشتری هستند، تعداد آنها را نسبت به نمایندگان مجلس عوام کمتر فرض کرده‌ایم (یک‌سوم مجلس عوام، یک نماینده به‌ازای هر یک میلیون نفر از جمعیت) تا توانایی جهت‌دهی آنها در تصمیمات کنگره با نمایندگان مجلس عوام متعادل باشد.

انتخابات مجلس عوام و مجلس سنا هر ۴ سال یک بار برگزار می‌شود، اما ۲ سال با هم اختلاف زمانی دارند (هر دو سال، انتخابات یکی از اینهاست). این باعث می‌شود همواره نمایندگانی باتجربه در کنگره حضور داشته باشند تا تجربیات خود را در اختیار نمایندگان جدید قرار دهند.



کنگره فقط مسائل جامعه را مطرح می‌کند و ارائه‌ی راهکار را تماماً به نخست‌وزیر و وزارت‌خانه‌ها خواهد سپرد. وزارت‌خانه‌ها در صورت نیاز به تصویب قانون، پیشنهادی از آن را تهیه می‌کنند و به چپترخانه‌ی مربوطه می‌برند. فرض بر این است که در تیمی که پیشنهادی را تهیه می‌کند، حتماً یک نفر از اعضای آن

چپترخانه وجود دارد. چپترخانه پس از بررسی جوانب آن قانون و اثراتی که روی دیگر اهداف بلندمدت کشور خواهد گذاشت، اصلاحات لازم را با مشورت وزارت‌خانه انجام خواهد داد و نسخه‌ی نهایی را به کنگره خواهد برد. کنگره در نهایت تنها می‌تواند روی تصویب یا عدم تصویب آن قانون رای‌گیری کند و نمی‌تواند در آن تغییراتی ایجاد کند.



از آنجا که کنگره متشکل از دو مجلس با جنس متفاوت است، رای‌گیری را نمی‌توان در غالب کل آن اجرا کرد. هر قانون جهت تصویب باید به‌یکی از این حالات رای بیاورد:

← در مجلس عوام، بیش از دو سوم آراء به آن قانون مثبت باشد. این یعنی با توجه به‌اینکه رای هر یک از این نمایندگان در توازن با جمعیتی است که به او رای داده، قانون مورد نظر در تناسب با «خواست اکثریتی جدی از جامعه» است.

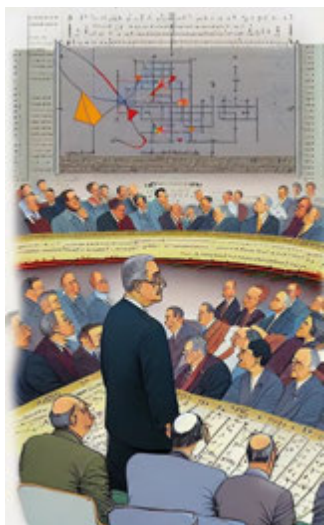
← در مجلس سنا، بیش از دو سوم آراء به آن قانون مثبت باشد: این یعنی قانون مورد نظر همراه با خواست و اراده‌ی عمومی جامعه و خط فکری آن است، اگرچه شاید منجر به عدالت عمومی نشود. برای مثال منفعت آینده‌ی کشور در میان است یا ایجاد آزادی و رفاه بیشتر برای اقلیت‌ها یا اقشار محروم را به ارمغان می‌آورد.

← در هر دو مجلس سنا و مجلس عوام بصورت جداگانه، تعداد آراء مثبت بیش از آراء منفی باشد. اینجا آراء سفید بی‌اهمیت است و فرض بر این است که قشر خاکستری به این قانون تمکین می‌کند و به‌هر حال برایش فرقی نمی‌کند. چنین شرایطی یعنی بحث و جدال بر سر قانون مورد نظر وجود دارد، اما

به‌هرحال توانسته همزمان موافق با «نظر اکثریت جامعه» و «خط فکری» آن باشد.

در همه‌ی این موارد، با توجه به‌اینکه قوانین در چپترخانه‌ها نوشته و تدوین می‌شوند و قبلاً در راستای مسائل مردمی مطرح شده‌اند، می‌توان این فرض را داشت که به‌هرحال معیار عاقلانه بودن را دارا هستند.

نخست‌وزیر و کابینه

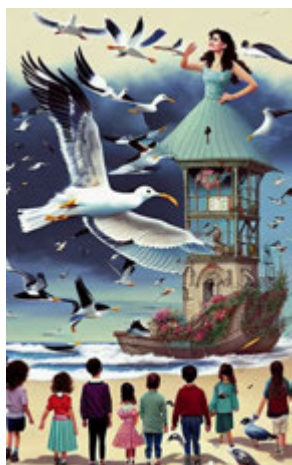


کنگره که تشکیل شده از نمایندگان منتخب ملت است، مسائل مهم را مطرح می‌کند و نخست‌وزیری تعیین می‌کند که مورد تایید اکثریت هیئت‌های چپتر باشد (معیار نخبگی داشته باشد). سپس نخست‌وزیر، تیم‌های کابینه‌ای در راستای مسائل مطرح شده‌ی کنگره تشکیل می‌دهد و برای آن‌ها ایده‌پردازی می‌کنند، تخمین هزینه می‌زنند و

سنجه و تخمینی از میزان رشد آن ارائه می‌دهند. در نهایت این OKR را نخست‌وزیر با کنگره به توافق می‌رسد و تخصیص بودجه را با مجلس عوام پیش می‌برد. این فرایند همه‌ساله و در انتهای سال انجام خواهد شد تا هدف‌گذاری سال بعد مشخص شود.

مثال ۱: کنگره طرح مساله می‌کند که میزان رضایت زنان از آزادی‌های مدنی خوب نیست و جامعه ناراضی است. نخست‌وزیر، تیمی برای این موضوع تشکیل می‌دهد و اعضای آن را از چپترخانه‌های «فرهنگ»، «قانون»، «ورزش» و غیره درخواست می‌کند. این تیم پس از تحقیق و بررسی، سنجه‌ی nps را پیشنهاد می‌دهد (چقدر زنان جامعه، این کشور را به‌عنوان کشوری مناسب برای زندگی به

زنانِ کشورهای دیگر پیشنهاد می‌کنند؟) و مقدار فعلی آن اندازه‌گیری می‌شود. میزان این سنجه در کشورهای همسایه یا مشابه نیز به عنوان معیاری جهت مقایسه مشخص می‌شود. راهکارهایی پیشنهاد می‌شود که شرایط در ایران، مشابه آن کشورها شود. بودجه‌ی مورد نیاز آن محاسبه می‌شود و از میزان موفقیت و رشد سنجه در یک سال آینده، تخمینی زده می‌شود. تیم در نهایت طرح پیشنهادی خود را در جلسه‌ای با نخست‌وزیر مطرح می‌کند و پس از چکش‌کاری،



به کنگره می‌برد تا توافق نهایی صورت گیرد. طی ماه‌های بعد نیز روند پیشبرد کارها به صورت عمومی ارائه می‌شود. و پس از یک سال، سنجه دوباره بررسی می‌شود تا میزان بهبود آن مشخص شود و اینکه آیا در برنامه‌ی سال بعد نیاز به پیشبرد بیشتر دارد یا خیر.

مثال ۲: مجلس عوام طرح مساله می‌کند که وضعیت مسکن خوب نیست و جامعه ناراضی است. نخست‌وزیر با مشورت وزیر «راه و شهرسازی»، تیمی از اعضای چپترهای «عمران و معماری»، «اقتصاد» و «صنعت» تشکیل می‌دهد. به عنوان سنجه، اینکه «چند سال طول می‌کشد تا یک فرد با درآمد متوسط جامعه بتواند خانه بخرد؟» را در نظر می‌گیرد. این سنجه برای دیگر کشورها نیز محاسبه

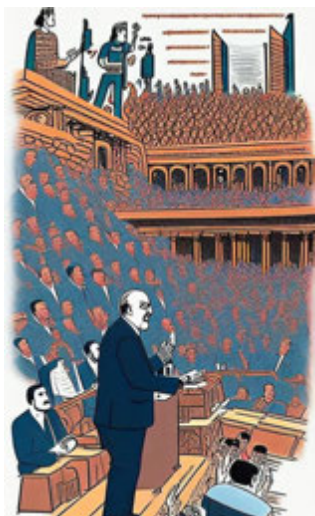
می‌شود، راهکارهایی برای کاهش هزینه‌ی ساخت مسکن مطرح می‌شود و بودجه‌ای برآورد می‌شود. در نهایت، سنجه‌ها به همراه بودجه‌ی مورد نیاز به کنگره می‌رود تا مورد توافق قرار گیرد و در ماه‌های آتی، گزارش روند انجام کارها ارائه‌ی عمومی می‌شود.

در عمل تیم‌های کابینه‌ای تعداد زیادی خواهند داشت و در غالب وزارت‌خانه‌ها گردهم می‌آیند و هر کدام یک وزیر خواهد داشت. به‌عنوان مثال وزارت مسکن و شهرسازی به مسائل متفاوتی در این حوزه مانند «افزایش قدرت خرید»، «توانایی رهن و اجاره»، «قدرت ساخت و بازسازی مسکن» و امثال اینها خواهد پرداخت.



در این ساختار حکومتی، کنگره مسئولیت‌های کمتری نسبت به مجلس قانون‌گذار در ساختار جمهوری دارند و مسئولیت‌های دیگری در امور شورای شهر، نظارت نزدیک‌تر بر فعالیت ادارات دولتی و امثال اینها خواهند داشت تا ارتباط نزدیک‌تری با مردم و مشکلاتشان و کارمندان دولت داشته باشند. ضمن اینکه نهاد رییس جمهور وجود ندارد و مردم از طریق نمایندگان خود، قدرت بیشتری برای بازخواست سریع‌تر نخست وزیر خواهند داشت.

آزادی بیان برای عموم جامعه یک امر مطلق است، اما برای یک مقام مسئول مانند فرماندهی جنگی ممکن نیست که آزادی بیان به شکل مطلق داشته باشد؛ چرا که برای این افراد، «آزادی بیان» با «آزادی عمل» می تواند یکسان باشد.



به عنوان یک قانون کلی، مسئولینی که در راس امور حکومتی هستند، آزادی های زیادی را از دست خواهند داد که آزادی بیان، مهمترین آنهاست. اما این مساله برای نمایندگان کنگره صدق نمی کند. مهمترین مسئولیت این نمایندگان، بیان مشکلات مردم و مسائل کشور است و به عنوان نمایندگان مردم، آنها نیز حق آزادی بیان مطلق دارند.

چپترخانه‌ها



همانطور که گفتیم، استخدام، انتخاب یا تخصیص نیروها به عهده‌ی کنگره یا نخست‌وزیر نیست. ما می‌خواهیم نخبگان در راس امور باشند و برای انتخاب آنها بهتر است به متخصصین هر حوزه‌ای جداگانه مراجعه کنیم تا امکان آشنابازی و رانت و فساد را در حکومت به حداقل برسانیم. برای این منظور سازمان‌هایی

به نام چپترخانه‌ها را تعریف کرده‌ایم که هر یک از آنها متشکل از متخصصین حوزه‌ی خاصی هستند.

این چپترخانه‌ها، اهرم اصلی حکومت برای شایسته‌سالاری هستند. آنها معیارهایی برای شناسایی و ارزیابی بهترین‌های خود ارائه می‌کنند. برای رشد متخصصین حوزه‌ی خود برنامه‌ریزی‌های کلان می‌کنند. صنعت مرتبط با تخصص خود را رشد می‌دهند. بهترین نیروها را به تیم‌های کابینه‌ای تخصیص می‌دهند. و روی کیفیت اجرای کارهای تیم‌های کابینه‌ای، نظارت کامل دارند.

با توجه به اینکه نرخ تغییرات نیروی انسانی در این چپترخانه‌ها کندتر است، آنها می‌توانند به اهداف بلندمدت حکومت نظارت داشته باشند و از تصمیمات غلط

جلوگیری کنند. حتی اگر نیروی انسانی آنها تغییرات زیادی داشته باشد، از آنجا که بیشتر تصمیمات بر مبنای دلایل تخصصی، علمی و داده‌ای گرفته می‌شود، همچنان تصمیمات نسبتاً یکسان و پایداری خواهند گرفت.

هیئت چپتر

هیئت چپترها که توسط انتخابات متخصصان هر حوزه‌ای تشکیل می‌شوند، مسئولیت‌های زیادی در رابطه با چپترخانه‌ی خود دارند. برای سادگی در بیان، همه‌جا گفته‌ایم مسئولیت فلان مساله با هیئت چپتر

است، اما در عمل این هیئت چپتر مانند هیئت مدیره در یک سازمان عمل می‌کند که نیروهایی را استخدام می‌کند و وظایف مختلف را به‌عهده‌ی آنها قرار می‌دهد و تنها سیاست‌گذاری‌های کلی را تنظیم می‌کند. این هیئت‌ها لازم است تا در چارچوب



هر تخصص نیز دارای نوعی گوناگونی باشند تا مسائل مختلف را بتوانند از زوایای مختلفی ببینند و مدیریت کنند. به‌عنوان مثال در چپترخانه‌ی قانون، اعضای این هیئت همگی حقوق خوانده‌اند، ولی تخصص‌های گوناگونی دارند و بعضاً تجربه مدیریت نیز لازم است داشته باشند. یا در چپترخانه‌ی «جامعه و هنر» انواعی از هنرمند و جامعه‌شناس و تخصص‌های ترکیبی نیز وجود خواهد داشت.

همانطور که گفته شد، دغدغه‌ی اصلی چپترخانه‌ها کیفیت، و دغدغه‌ی اصلی وزارتخانه‌ها سرعت و مسائل اجرایی و پاسخگویی به کنگره خواهد بود. ساختار درونی این‌ها تفاوت‌های دیگری نیز دارد که برخی از آنها از این قرار است:

← چپترخانه‌ها عموماً از کارمندانی با تخصص مشابه تشکیل می‌شوند، اما وزارتخانه‌ها گوناگونی زیادی در تخصص کارمندان خواهند داشت. بینش پایه‌ای این است که یکسانی در تخصص باعث می‌شود اصل تخصص رشد کند ولی گوناگونی تخصص در وزارتخانه منجر به ایده‌پردازی و راهکارهای خلاقانه خواهد شد که تمام جوانب حل یک مسأله‌ی بزرگ را در نظر خواهد گرفت.

← چپترخانه‌ها دغدغه‌ها و اهداف درازمدت دارند، اما وزارتخانه‌ها اهدافی نسبتاً کوتاه‌مدت‌تر را دنبال می‌کنند. نتیجه‌ی تلاقی این‌ها، برقراری نوعی تعادل برای اولویت‌بندی انجام کارها خواهد بود.

← سرعت تغییرات نیروهای وزارتخانه‌ها احتیاجی به کنترل ندارد و با تغییرات در فضای مسأله‌ای که حل می‌کنند تناسب خواهد داشت؛ اما تغییرات در چپترخانه‌ها کنترل می‌شود؛ همواره نیروهای جدید در یک بازه‌ی مشخص کمتر

از نصف نیروهای قدیمی باید باشد تا بینش و تجربه در آنجا پایدار بماند و دغدغه‌ها و اهداف درازمدت فراموش نشود.

← چپترخانه‌ها همواره وجود دارند و تعطیل نمی‌شوند، اما وزارتخانه‌ها حول مسائل خاصی از حکومت تشکیل شده‌اند که ممکن است روزی تعطیل شوند یا با وزارتخانه‌ی جدیدی با هدف دیگری جایگزین شوند.

← تمام نیروها و متخصصین متعلق به چپترخانه‌ها هستند و تصمیمات همکاری یا عدم همکاری با آنها را چپترخانه‌ها می‌گیرند. در شرایط حاد می‌توانند نیرویی در وزارتخانه‌ای را جایگزین کنند.

← چپترخانه‌ها معیارهای شایسته‌سالارانه، و وزارتخانه‌ها معیارهای مردم‌سالارانه دارند. کسی که نقطه‌ی تلاقی این‌ها باشد، کسی است که «شایستگی» کافی برای برقراری «مردم‌سالاری» خواهد داشت.



← چپترخانه‌ها قدرت خود را از آراء متخصصین خود می‌گیرند و جهت حفظ قدرت و ارتقاء گرفتن تلاش می‌کنند دانش و بینش خود را افزایش دهند تا بین متخصصین حوزه‌ی خود اعتبار کسب کنند. اما وزارتخانه‌ها از نخست‌وزیر و کنگره و در نهایت عموم مردم قدرت می‌گیرند و جهت حفظ قدرت سعی می‌کنند در راستای نیازهای مردم تلاش کنند. تلاقی این‌ها، تلاقی «علم» و «عمل» خواهد بود.

← بیشترین تعامل افرادی که در نقطه‌ی تلاقی هستند با وزارتخانه و در راستای پیشبرد کارها خواهد بود، اما با نرخ ثابت و به میزان کمتری با چپترخانه‌ی خود نیز ارتباط دارند و آنها را از روند پیشبرد کارها مطلع می‌کنند و نسبت به کیفیت انجام کارها بازخورد می‌گیرند.

← تعامل کنگره با وزارتخانه از جنسِ سنجه‌گذاری و پیگیری نتایج کارها خواهد بود، اما برای مشورت، ایده‌پردازی و دریافت بینش دقیقتر به سراغ چپترخانه‌ها می‌رود.

← اینکه در چه حوزه‌ای خلاء قانونی وجود دارد، در وزارتخانه‌ها و در حین حل مسائل کشوری بدست می‌آید؛ اما تدوین آن به چپترخانه برمیگردد و ریزه‌کاری‌های آن قانون دیده می‌شود و در نهایت جهت تصویب به کنگره می‌رود. تضمین و مسئول نظارت بر اجرایی شدن قوانین را نیز چپترخانه در قانون مورد نظر لحاظ خواهد کرد، اما اجرائیات آن به عهده‌ی وزارتخانه است.

انتخابات هیئت چتر برای هر چترخانه، بین متخصصین مرتبط با آن چترخانه برگزار می‌شود. این متخصصین قشر تحصیل کرده یا باتجربه‌ای از جامعه هستند که طی پروسه‌ی خاصی مدرک آن تخصص را گرفته‌اند و می‌توانند در انتخابات آن شرکت کنند. مدرک تخصص الزاماً یک مدرک دانشگاهی نیست، همانطور که قبلاً گفته شد، ترکیب سیستم آموزشی با ارزیابی تخصص، خطرناک و فسادپذیر است. اینکه ارزیابی و اعطای مدرک چگونه باشد، در هر حوزه‌ای می‌تواند



متفاوت باشد و بهتر است این موضوع را همان چترخانه قانون‌گذاری کند. اینکه اولین انتخابات هیئت چتر و تشکیل چترخانه چگونه باشد (تا بتواند در رابطه با اعطای مدرک قانون‌گذاری کند)، مسأله‌ی مرغ و تخم مرغ است و راهکارهای متفاوتی می‌توان برای آن ارائه داد.

برای برخی حوزه‌ها زیرساخت اولیه وجود دارد، مانند مدرک نظام پزشکی در حوزه‌ی بهداشت، یا مدرک نظام مهندسی ساختمان در حوزه‌ی مسکن و غیره. برای دیگر حوزه‌ها که این زیرساخت موجود نیست، متخصص بودن در هر حوزه‌ای را می‌توانیم با یک معیار اولیه مشخص کنیم. به‌عنوان مثال اینکه کسی در

کنکور ارشد توانسته نمرات خوبی کسب کند، نشان می‌دهد محتوای دوره‌ی کارشناسی را با کیفیت خوبی آموخته است. یا کسانی که در ۵ دانشگاه مطرح و طراز اول کشور فارغ‌التحصیل شده باشند. یا کسانی که در ۵ شرکت بزرگ فعال در همان حوزه، تجربه‌ی کاری دارند. مشخص است که این‌ها معیارهای کاملاً عادلانه‌ای نیستند، اما هدف ما انتخاب شایسته‌ترین افراد است تا چپترخانه‌ی باکیفیتی را پایه‌گذاری کنند و بهترین شرایط را برای عموم جامعه رقم بزنند. این «حقّ جامعه» است که توسط بهترین نخبگان مدیریت شوند، حقّ تمام متخصصین نیست که حتماً در راس امور باشند. بنابراین معیارهای اولیه باید سخت‌گیرانه باشد تا ارزیابی‌ها false positive (کسی که مثبت ارزیابی می‌شود اما واقعا شایسته نیست) را به حداقل برساند. معیارهای اولیه نمی‌خواهد false negative (کسی که منفی ارزیابی شده اما شایسته بوده) را الزاماً به حداقل برساند.

پس از مشخص شدن معیار تخصص، با توجه به نسبتاً کوچک بودن جامعه‌ی متخصصین، تمام افرادِ متخصص و داوطلب، کاندیدای انتخابات هیئت چپتر خواهند بود. حتی اگر لیست کاندیداها زیاد باشد، با توجه به اینکه مساله تخصصی است، دغدغه‌ی اثرگذاری رسانه‌ها بر روی متخصصین چندان پررنگ نیست.

این انتخابات برای چپترخانه‌های مختلف ممکن است تفاوت‌هایی داشته باشد. برای مثال اگر لازم است از چند زیرشاخه‌ی یک تخصص، هر کدام یک نماینده در هیئت چپتر وجود داشته باشد، شمارش آراء می‌تواند به زیرشاخه‌ها تفکیک شود و در هر زیرشاخه یک نفر نماینده شود. اینگونه جزئیات به مرور زمان توسط خود چپترخانه مطرح و اصلاح خواهد شد و قوانین آن به تصویب کنگره خواهد رسید.

در ادامه برخی از این چپترخانه‌ها و وزارت‌خانه‌ها را به‌شکلی کلی بررسی کرده‌ایم. لکن جزئیات این‌ها را متخصصین هر یک از آن‌ها دانش بیشتری خواهند داشت که تکمیل یا اصلاح کنند.



چپتر قانون؛ وزارت دادگستری

سیستم قضایی هر کشوری، نقش بسیار مهمی از آن را بازی می‌کند. در حکومتی که انسان‌ها مسئول آن هستند، سیستم قضایی باید توانایی و قدرت



بالایی در محاکمه‌ی حتی این مسئولین را نیز داشته باشد. چپترخانه‌ی قانون مانند دیگر چپترخانه‌ها، از بهترین متخصصین حوزه‌اش (قُضّات، وکلا و حقوق‌دانان) تشکیل شده است. وظیفه‌ی اصلی آنها، نظارت بر تصویب قوانینی خواهد بود که برای آنها جرم‌انگاری صورت می‌گیرد.

هر قانون که توسط دیگر چپترخانه‌ها می‌خواهد تصویب شود، بهتر است ابتدا از این کانال عبور کند تا مشکلات احتمالی آن اصلاح شود. مشکلات می‌تواند مانند عدم امکان دادرسی یا ضعف در تعریف دقیق جرم، عدم تعریفی برای تضمین اجرا یا حتی تناقض با دیگر قوانین مصوب باشد.

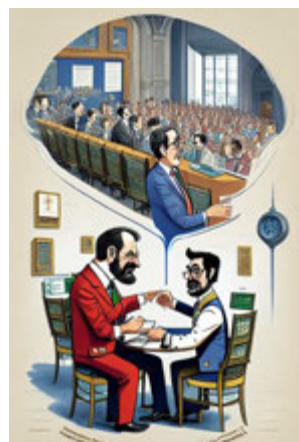
در کنار آن، وزارت دادگستری وجود دارد که مسئول قضاوت و نظارت بر اجرای قوانین خواهد بود و تمام دادگاه‌ها و دادرها زیر نظر آن فعالیت خواهند کرد. این وزارتخانه، فرماندهی بخشی از نیروهای مسلح را نیز عهده‌دار خواهد بود تا قدرت اجرایی داشته باشد که بعدتر کمی بیشتر به آن پرداخته‌ایم.

ارگان‌های اجرایی برای رسیدن به اهداف خود تلاش می‌کنند کم‌هزینه‌ترین راه‌کارها را انتخاب کنند، اما این‌ها نباید منجر به تصویب قوانینی شود که در تضاد با آزادی‌های فردی باشد. به‌عنوان مثال فرض کنیم متخصصین فرهنگ به این نتیجه رسیدند که حد مشخصی از پوشش، برای بالا بردن سنج‌های خاصی از انتظارات کنگره مفید است. فرض کنیم این‌ها واقعا تحقیق هم کرده‌اند و روش آن‌ها علمی باشد، آیا حق تصویب چنین قانونی را خواهند داشت در حالی که آزادی افراد را از بین می‌برد؟ اینگونه مسائل در نهایت به کنگره می‌رود تا راجع به آن نظر نهایی را بدهند؛ اما پیش از آن با مشورتِ چپترخانه‌ی قانون، مسائل سریعتر می‌تواند حل و فصل شود.

در مثال دیگری فرض کنیم پزشکان به این نتیجه رسیدند که خوردن سوسک می‌تواند باعث کاهشِ توانایی یادگیری انسان‌ها شود. کنگره نیز سنج‌های انتخاب کرده که می‌خواهد آگاهی و هوش جامعه را افزایش دهد. آیا چپترخانه‌ی بهداشت می‌تواند قانونی برای ممنوعیت خوردنِ سوسک تصویب کند؟ گرفتن مالیات سنگین از پرورش‌دهندگان سوسک و در نتیجه افزایش هزینه برای مصرف آن چگونه؟ اگر مساله سوسک نباشد و بحث بر سر مشروبات الکلی باشد چگونه؟ اینها مسائلی است که چپترخانه‌ی قانون می‌تواند راجع به آن مشورت بدهد. البته

مسائل می‌تواند پیچیده‌تر باشد و با وجود مخالفت چپترخانه‌ی قانون، همچنان اصرار به تصویب آن قانون وجود داشته باشد که در این صورت مساله به کنگره می‌رود تا رای‌گیری شود.

مساله‌ی دیگر این است که چپترخانه‌ای ممکن است بخواهد قانونی تصویب کند که در حوزه‌ی تخصصی‌اش نباشد. به‌عنوان مثال چپترخانه‌ی فرهنگ شاید بخواهد قانونی برای مدارس یا دانشگاه‌ها تصویب کند که با توجه به قانون مورد بحث، می‌تواند به چپترخانه‌ی آموزش مرتبط باشد.



این‌ها مسائلی است که چپترخانه‌ی قانون باید بررسی کند آیا قانون مورد بحث در حوزه‌ی تخصصی مطرح‌کننده هست یا نه؟ در این موارد چپترخانه‌ی قانون در اصل آن قانون بحث نمی‌کند و صرفاً اختلاف بین چپترخانه‌ها را می‌خواهد حل کند. در مواردی ممکن است بگوید اتفاق آراء دو طرف مورد نظر نیاز است تا قانون جهت تصویب به کنگره برده شود.

و حتی در حضور این موانع، همچنان پتانسیل تصویب قوانین دست و پاگیر که تنها در شرایط خاصی مفید باشند وجود دارد. به‌عنوان یک قانون کلی پیشنهاد ما این است که تمام قوانین یک تاریخ انقضا داشته باشند و در صورت نیاز،

تمدید و تصویب مجدد شوند. برای مثال اگر محدودیت حضور در ارگان‌های حکومتی برای همه حداکثر ۸ سال باشد، تمام قوانین باید تاریخ انقضایی بیشتر از ۱۰-۲۰ سال نداشته باشند تا بعد از ورود هر نسل به سیستم حکومتی، مسئولین جدید مجبور به مرور مجدد قوانین و تصمیم‌گیری برای تمدید یا عدم تمدید آنها باشند. این حتی شامل قوانین اساسی کشور نیز می‌شود که باید پیش از انقضا به



رفراندوم مجدد گذاشته شود. این‌ها تضمین می‌کند که «انقلاب مستمر» داشته باشیم و در گذر از نسلی به نسل بعد، قوانین قدیمی تحمیل به نسل جدید نشود.

در چنین شرایطی که قوانین دائماً در حال تغییر و انقلاب هستند، ملاک قاضی برای دادرسی، زمان ارائه‌ی شکایت خواهد بود، نه زمان بررسی یا تجدید نظرهای بعدی آن.

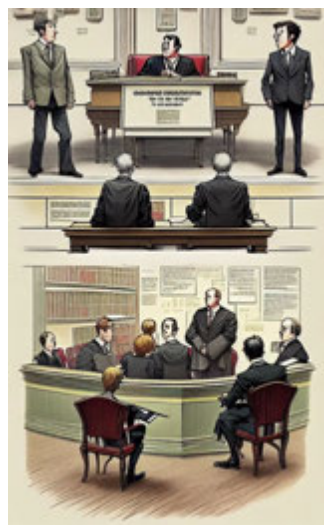
قراردادهای عمومی مردمی

در یک کشور آزاد، مردم آزادند هرگونه می‌خواهند با هم قراردادهایی ببندند. اما اگر این قراردادها در تضاد با قوانین حکومتی باشد، از نظر سیستم قضایی باطل محسوب می‌شوند. فرض کنید کسی قراردادی امضا کند که اگر مبلغی را نتواند بازپرداخت کند، طلبکار حق قتل بدهکار را خواهد داشت یا بدهکار طبق

مصادیقی به‌نوعی برده‌ی او شود (نقض آزادی) و یا هرگونه مفاد دیگری شبیه به آن. این‌ها مثال‌های مبالغه شده‌ای است، اما شرایط می‌تواند در جزئیات پیچیده‌تر باشد و قضاوت راجع به آن چندان ساده نیست. به‌عنوان مثال، سبک خاصی از ازدواج اسلامی که حقوق آزادی زنان را نقض می‌کند.

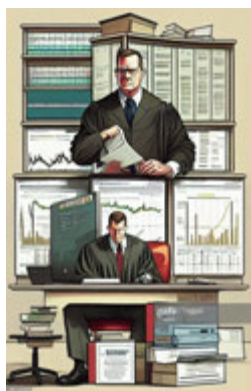
قراردادهایی که بین کارگر و کارفرما نوشته می‌شود (استخدام، رازداری و ...)، انواع قرارداد ازدواج (اسلامی یا غیر آن)، یا قراردادهای حوزه‌ی مسکن (مالک و مستاجر، مشارکت در ساخت و ...) و امثال این‌ها در این حوزه قرار می‌گیرد که الزاما نیازی به قوانین تصویب شده‌ی حکومتی ندارند و می‌توان به راهکارهای جانبی رجوع کرد.

در حال حاضر اینگونه مسائل را شعب حقوقی دادگاه‌ها رسیدگی می‌کنند و بر مبنای قوانین مشترک کشوری پیش می‌روند، اما چنین راهکاری خلاف آزادیخواهی خواهد بود. ضمن اینکه پروسه‌های پیگیری طولانی و زمان‌بر دارند و به‌مرور زمان، جامعه به گذشتن از حق خود عادت کرده تا اینکه بخواهد درگیر دادگاه و دادرسی



شود. یک راهکار ساده‌تر این است که حق تاسیس دادگاه به بخش خصوصی داده

شود. مردم نیز ضمن عقد قرارداد، دادگاه مورد اعتبار و توافق طرفین را تعیین می‌کنند و در زمان بروز اختلاف نظر به شُعب آن رجوع می‌کنند. حکم نهایی این دادگاه‌ها به‌تنهایی ممکن است اجرایی نباشد (با توجه به سیاست‌گذاری چپترخانه‌ی قانون) و افراد حکم را به دادگاه حقوقی می‌برند تا تایید نهایی شود و حکم اجرایی شود. با واگذاری این مسائل به بخش خصوصی، رقابت برای برقراری سریع‌تر عدالت بیشتر می‌شود و دادگاه‌های خصوصی تلاش خواهند کرد اعتبار بیشتری کسب کنند.



مبارزه با فساد اداری و ساختاری

تمام انواع جرایم، قابل پیشبینی و پیشگیری نیستند که بتوان برای آنها قوانین از پیش تعریف شده‌ای داشته باشیم. اینها هم مواردی هستند که زیرمجموعه‌ی وزارت

دادگستری بوده و با اختیاراتی که دارد با آنها مبارزه می‌کند. با این موارد فقط پس از وقوع جرم مبارزه نمی‌کنیم، بلکه با اندازه‌گیری سنجه‌های مشخصی می‌توان احتمال وقوع آنها در سازمان‌ها را پیشبینی کرد و راهکارهای مقابله‌ای ارائه داد. رصد کردن اینگونه سنجه‌ها به عهده‌ی وزارت دادگستری است، اما اجرای اقدامات لازم برای جلوگیری را از طریق همان سازمان یا از طریق پیشنهاد تغییر ساختار آن به کنگره می‌توان پیش برد.

چپتر نیروهای مسلح

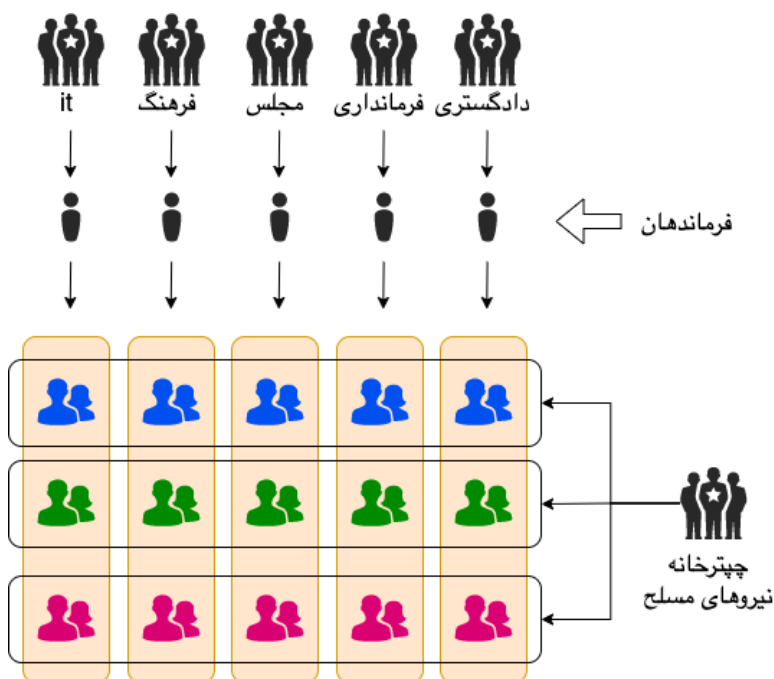
از دیگر مسائلی که در حکومت‌داری اهمیت ویژه‌ای دارد، چگونگی سازماندهی، مدیریت و فرماندهی نیروهای مسلح است. نیروهای مسلح دو وظیفه‌مندی اصلی دارد: یکی «تضمین اجرای قانون» در داخل کشور و دیگری «حفاظت از کشور» در مقابل دشمن خارجی. نیروهای مسلح هم مانند دیگر چپترها، یک خدمت



تخصصی (حفاظت و امنیت) ارائه می‌دهند و سربازی در نگاه ما وظیفه‌ی عمومی نیست (البته برای حذف اجباری بودن آن، باید حقوق سربازان بیشتر شود و احتمالاً اندازه‌ی ارگان‌های آن نیز کوچکتر شود، و راه درازی در پیش دارد). با این وجود، اصل مسالهی داشتن نیروی نظامی چیزی نیست که مورد بحث باشد.

سلسله مراتب و فرماندهی در نیروهای مسلح از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است تا بتواند در شرایط حاد، سریع و متحد وارد عمل شود. همزمان ساختار تعیین فرماندهان باید بگونه‌ای باشد که در مقابل فسادهای مختلفی (مانند امکان کودتا یا دخالت در امور تخصصی کشور و تبدیل شدن آن به دیکتاتوری و سرکوب مردم) مقاوم باشد.

برای تعیین سلسله مراتب فرماندهان، پیشنهاد ما چیزی مشابه همان ماتریس ساختار حکومتی خواهد بود. در عرض آن (چپترخانه‌ی نیروهای مسلح) مسائل مرتبط با آموزش، تخصیص به ارگان‌ها و تخصیص بودجه‌ی نیروها خواهد بود. و در طول، ساختار فرماندهی و ارگان‌های مختلفی هستند که نیاز به نیروی نظامی جهت اجرای قانون و حفاظت از حقوق شهروندی دارند.



برای مثال وزارت دادگستری یک ستاد فرماندهی دارد که فرمانده برای تمام ماموران اجرای قوانین انتخاب خواهد کرد و ساختار آن مشابه پلیس FBI آمریکا خواهد بود. نیروهای مرتبط با دادگاه‌ها، امور زندان‌ها و پیگیری قضایی فسادهای

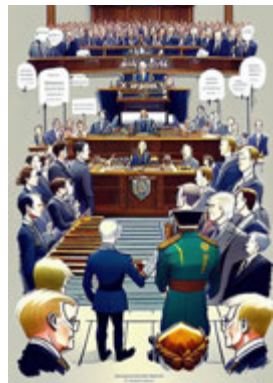
حکومتی، زیرمجموعه‌ی این ستاد و دادگستری خواهد بود. بودجه‌ی مورد نیاز این نیروها نیز توسط وزارت دادگستری تامین می‌شود.



در استان‌ها، فرماندار مستقیماً توسط رای مردم همان استان انتخاب می‌شود که فرماندهی نیروهای انتظامی آن استان خواهد بود و مسائل مرتبط با برقراری نظم و امنیت (پیشگیری از وقوع جرم) و قوانین راهنمایی رانندگی و امثال آن را فرماندهی می‌کند. این‌ها شبیه به پلیس‌های محلی آمریکایی هستند، با این تفاوت که

جهت یکسان بودن میزان امنیت در همه‌جای کشور، بودجه‌ی آنها مستقیماً توسط کنگره تامین و توسط چپترخانه‌ی نیروهای مسلح مدیریت می‌شود.

ستاد فرماندهی ارتش را کنگره تعیین می‌کند که از مرزها دفاع می‌کنند و در مقابل دشمن خارجی می‌جنگند. بیشتر نیروهای زمینی، دریایی، هوایی و هوانیروی ارتش و سپاه پاسداران فعلی، زیرمجموعه‌ی این ستاد فرماندهی خواهند بود.



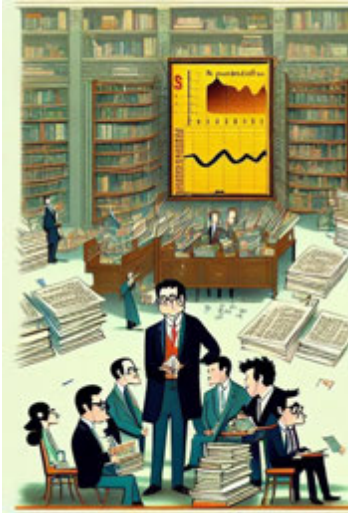
وزارتخانه‌ی فرهنگ نیز فرماندهان پلیس امنیت اجتماعی را مشخص می‌کنند و بر ساختار آنها نظارت می‌کنند. مسائلی مانند مبارزه با آزار جنسی در اماکن

عمومی، پیگیری شکایات کودک‌آزاری، همسرآزاری و به‌طور کلی جرایم نرم در حیطه اختیارات این وزارتخانه خواهد بود.

فضای مجازی و جرایم مرتبط با آن (دزدی و کلاهبرداری اینترنتی و غیره) زیرمجموعه وزارت ارتباطات و اطلاعات خواهد بود و فرماندهی مستقیم نیروهای این حوزه را در اختیار خواهد داشت.

در تمام این موارد، چپترخانه‌ی نیروهای مسلح مسائل مرتبط با استخدام، آموزش، رشد و ارتقاء نیروها، تخصیص یا جابجایی آن‌ها بین ارگان‌ها و نظارت بر کیفیت عملیات‌ها را بر عهده خواهد داشت.

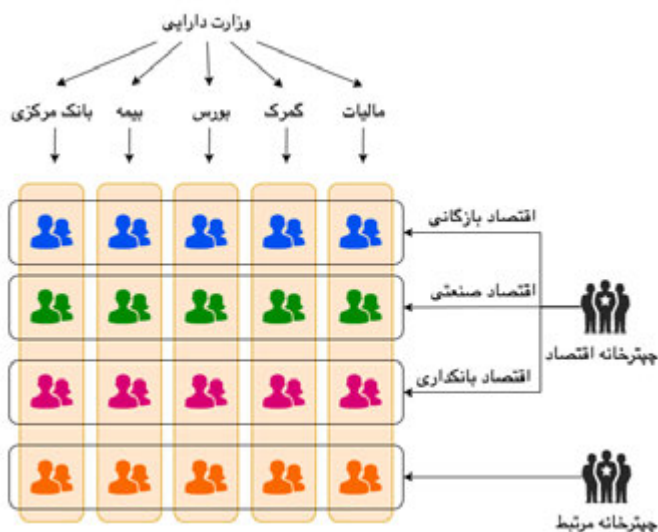
چپتر اقتصاد؛ وزارت دارایی



مشکل ما این نیست که مالیات می‌دهیم، مشکل این است که آن را به جای اشتباهی می‌دهیم که به شکل بهینه به بهبود وضع کشور کمکی نمی‌کند یا اثر آن را در زندگی خود نمی‌بینیم. مشکل این نیست که برای واردات گمرک می‌دهیم، مشکل این است که این گمرکات در راستای رشد شرکت‌های داخلی

نبوده و آنها را کاملاً بی‌نیاز از رقابت با شرکت‌های خارجی کرده و تولید داخلی (مانند خودرو) هیچگونه کیفیت قابل قبولی در مقایسه با تولید خارجی ندارد. اینکه بانک‌ها در ازای پرداخت وام سود می‌گیرند، مشکل از زیاده‌خواهی آنها نیست، مشکل از تورم افسارگسیخته‌ای است که دولت دغدغه‌ی سرمایه‌ی بانک را دارد اما دغدغه‌ی معیشت مردم را ندارد. این بد نیست که حکومت در بخش خصوصی سرمایه‌گذاری کند و منجر به رشد آن شود؛ مشکل آنجاست که هرکجا سرمایه‌گذاری می‌کند، بیش از حد در مدیریت و مسیر آن دخالت می‌کند تا جایی که آن را به نابودی یا فساد می‌کشاند و در نهایت نه تنها رقابت مفیدی ایجاد نکرده که آنچه بوده را نیز نابود می‌کند.

تمام این‌ها مسائلی است که توسط اقتصاددانان شایسته باید بررسی و پیگیری شود تا به شکل بهینه‌ای مسائل حل و فصل شود. در حال حاضر «وزارت امور اقتصادی و دارایی» تنوع زیادی از وظایف نظارتی و اجرایی و مشاوره‌ای را بر عهده دارد که همین تنوع وظایف منجر به بروز تضاد منافع نیز خواهد شد.



در مدل مدیریتی ماتریسی، وظایف تفکیک می‌شود. «چپترخانه‌ی اقتصاد» وظایف کیفی و نظارتی را به عهده می‌گیرد و اطمینان حاصل می‌کند که نخبه‌ترین افراد را استخدام کرده و «وزارت دارایی» وظایف اجرایی را دنبال خواهد کرد. این ساختار سازمانی و تفکیک دغدغه‌ها باعث خواهد شد مسائل اجرایی و دغدغه‌ی نتایج سریعتر باعث نشود تصمیمات حریصانه با چشم‌اندازهای کوتاه‌مدت بگیریم و کیفیت فدای کمیت شود.

چپتر جامعه و هنر؛ وزارت فرهنگ

احتمالا ضعیف‌ترین بخش کشور که در دوره‌های مختلف به آن اهمیت کمی داده شده یا حتی بخاطر سیاست‌های سانسورچی تضعیف شده، همین مسالهی فرهنگ و هنر است. برای بسیاری از هنرمندان شاید حتی امری طبیعی شده باشد



که از هنر خود نتوانند امرار معاش کنند. منظور ما بخش خاصی از هنر و حمایت‌های حکومتی نیست. منظور بخش خصوصی است که وجود انواع موانع و ریسک‌ها باعث شده استارت‌آپ‌ها نیز کمتر به این حوزه (محتوا) روی بیاورند که مدل‌های درآمدی متنوعی برای هنرمندان و خالقین ایجاد کنند.

از موسیقی و نقاشی و فیلم‌سازی گرفته تا آنچه در شبکه‌های اجتماعی تولید می‌شوند، همگی انواعی از هنر هستند. اما در دسته‌بندی دیگری که بتوان برای سیاست‌گذاری حکومتی به آنها پرداخت می‌توان هنر را به ۳ شاخه‌ی عمده تقسیم کرد: «هنر اقتصادی» که خود صنعت دارد و ذاتا امکان درآمدزایی خوبی برای هنرمندانش دارد (مانند فیلم‌سازی)؛ «هنر مردمی» که در راستای علایق و خواسته‌ها یا نیاز مردم به تولید اثر می‌پردازد اما لزوما درآمدی کسب نمی‌کند یا آن

درآمد چندان چشمگیر نیست که هنرمند از فعالیت هنری اش امرار معاش کند؛ و «هنر محض» که نه تنها درآمد ندارد بلکه مخاطب یا طرفدار مردمی نیز ندارد و صرفاً از علاقه‌ی درونی هنرمند چشمه می‌گیرد.

در یک کشور با ارزش‌های آزادیخواهانه، نیازی به هیچگونه فعالیت دولتی در رابطه با «هنر اقتصادی» وجود ندارد. در حقیقت یک ایده‌آل برای هنرمندان این است که فعالیت هنری آنها بتواند اقتصادی شود و مستقل از حکومت به تولید اثر بپردازند و برای آنها هیچگونه مانعی وجود نداشته باشد.

در رابطه با «هنر محض»، ایجاد انگیزه‌های مادی بیرونی و جهت‌دهی می‌تواند حتی مخرب باشد و ذاتِ خلاقانه بودن را در آن نابود کند. ضمن اینکه شناسایی و ارزیابی عددی اینگونه از هنر چندان ممکن نیست. همینقدر که برای هنرمند موانعی وجود نداشته باشد کافی است؛ اگرچه با نگاه سرمایه‌گذاری فرهنگی برای آینده (گسترش هنر)



بهتر است فرصت دیده شدن و مردمی شدن ایجاد شود. تاسیس انواع گالری‌های هنری (گالری، فشن‌شو، کنسرت، موزه و...) در شهرهای مختلف و اختصاص آن به درخواست‌کنندگان که آثار خود را به نمایش بگذارند، و همچنین سیاست‌گذاری

درستی برای پلتفرم‌های اینترنتی حوزه‌ی محتوا، از مهمترین سرمایه‌گذاری‌ها در این حوزه خواهد بود. این‌ها کمک می‌کند که این نوع از هنر یا مردمی شود یا انگیزه‌ای برای فعالیت بیشتر هنرمند ایجاد شود.

«هنرمندان مردمی» مهمترین دغدغه و کمک‌کننده‌ی به دولت و حکومت خواهند بود. ارزش این‌ها طبق تعریف، منطبق بر تعداد طرفداران و جامعه‌ی مخاطب آنها

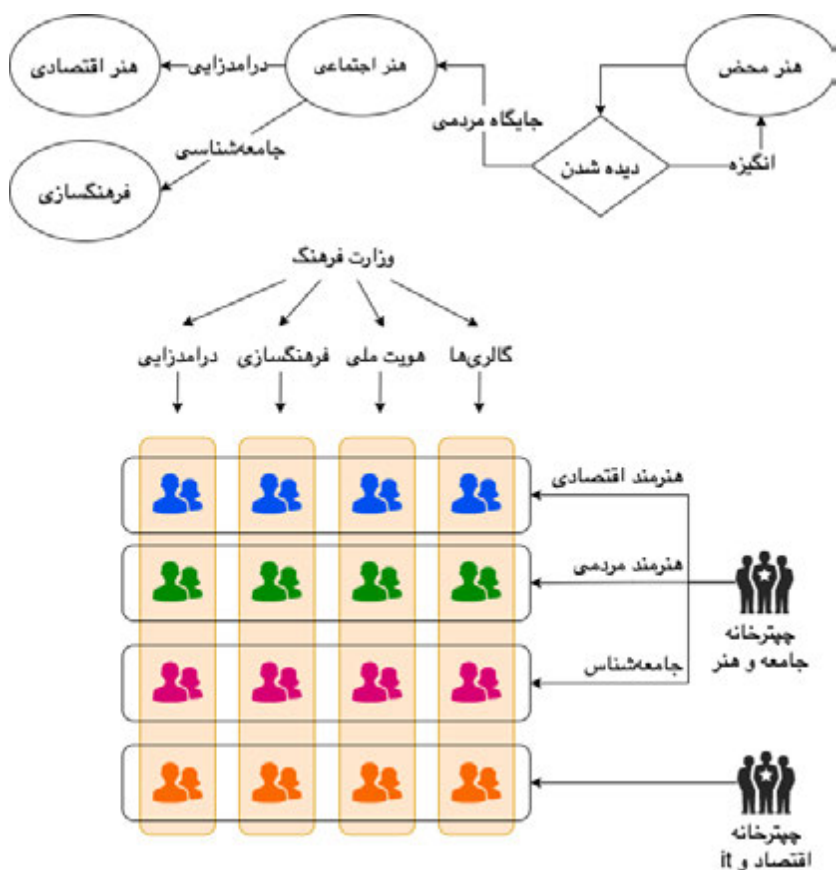


خواهد بود که می‌توانند به‌عنوان افرادی شایسته در پست‌های دولتی نیز حضور داشته باشند و از هنر خود در راستای فرهنگسازی در جامعه استفاده کنند. استراتژی دوم نیز این است که با هنرمندان اقتصادی و نخبه‌های اقتصادی و دیگر نخبگان چپترهای مرتبط دیگر، شورا تشکیل دهند و راهکارهایی برای درآمدزایی ایجاد کنند.

چپتر جامعه و هنر دارای دو شاخه‌ی تخصصی خواهد بود: یکی هنرمندان مردمی یا اقتصادی هستند که با توجه به تعداد طرفداران و تخصص در درآمدزا کردن اثر هنری خود، معیار شایستگی خواهند داشت. دیگری متخصصین جامعه‌شناسی هستند که با همان معیارهای پایه (نمره و آزمون و آراء متخصصین) رتبه‌بندی و

به کار گرفته می شوند. ترکیب این ها کمک خواهد کرد که این چپترخانه، تخصصی ترکیبی را رشد دهد که کارکرد فرهنگی در راستای منافع جامعه داشته باشد.

البته تنها مسائل مرتبط با شناسایی و ارزیابی و قانون گذاری در این حوزه با «چپترخانه جامعه و هنر» خواهد بود، و مسائل اجرایی زیرمجموعه «وزارتخانه فرهنگ» است.



چپتر آموزش؛ وزارت علوم و پرورش



فرهنگسازی مساله‌ای جدای از آموزش علوم پایه و دانشگاهی است و تنها به حلّ معضلات فرهنگی و رشد هنر خواهد پرداخت. ارزیابی تخصص را نیز اگرچه به چپترخانه‌ها برده‌ایم، اما اگر آموزش را با آن‌ها یکی کنیم باز هم مساله‌ی فساد در سیستم آموزشی (این بار در چپترخانه) بوجود خواهد آمد. با توجه به این‌ها، آموزش باید توسط

سازمان مستقل دیگری مدیریت شود که به رشد اولیه و هم‌صفحه شدن نسل جدید با دنیای حاضر بپردازد.

در کشوری آزاد، مدارس و دانشگاه‌ها و دیگر موسسات آموزشی نیز می‌تواند خصوصی‌سازی شود و مسئولیت انتخاب از بین آنها برای سنین پایین به عهده‌ی خانواده، و در سنین بالاتر به عهده‌ی خود افراد خواهد بود. لکن چند مساله همچنان باقی می‌ماند: نظارت بر کیفیت و ارائه‌ی امتیاز و رتبه‌بندی موسسات که انتخاب موسسه‌ی خوب را برای جامعه تسهیل کند. دوم آموزش رایگان یا مقرون‌به‌صرفه برای تمام اقشار جامعه تا عدالت در امکان رشد فراهم شود. و سوم پیشبرد پروژه‌های تحقیقاتی مورد نیاز صنایع، وزارتخانه‌ها و چپترخانه‌ها.

چپترخانه‌ی آموزش از بهترین دبیران و اساتید تشکیل شده و در رابطه با محتواهای آموزشی و قوانین و ضوابط مورد نیاز (حمایت از حقوق دانش‌آموز/دانشجو و اساتید) و همچنین نظارت بر کیفیت آن‌ها فعالیت می‌کند و احتمالاً با همه‌ی چپترخانه‌های دیگر ارتباط نزدیکی خواهد داشت تا سیاست‌گذاری‌های آموزشی منطبق با نیاز جامعه باشد. سنجه‌ی شایستگی در این چپترخانه، تخصص استاد در چیزی که آموزش می‌دهد یا تولید علم نیست؛ بلکه نرخ موفقیت شاگردانش به نسبت نرخ موفقیت تمام شاگردان کلّ موسسه آموزشی خواهد بود. البته معیار «موفقیت شاگران» جای بحث دارد و در هر جایی می‌تواند متفاوت باشد (لازم است که وابسته به ارزیابی خود آن استاد نباشد)، اما هدف این است که سنجه‌ی شایستگی یک استاد، بیانگر توانایی او در آموزش و رشد دادن انسان‌ها باشد.

وزارت علوم و پرورش (ترکیب آموزش و پرورش با وزارت علوم) نیز مسائل اجرایی و سرمایه‌گذاری را پیش خواهد برد مانند: تاسیس انواع موسسات آموزشی؛ آموزش و تربیت دبیران و استادان؛ پیشبرد پروژه‌های تحقیقاتی مورد نیاز صنایع و چپترخانه‌ها؛ برقراری پل ارتباطی موسسات آموزشی با صنایع؛ و غیره.

حرف آخر



ما اینجا با توجه به زمان محدود، تنها به کلیات ساختار مدیریت ماتریسی و نمونه‌هایی از چپترخانه‌ها و وزارتخانه‌های نسبتاً مهمتر پرداختیم؛ اما حوزه‌های تخصصی و اجرایی متفاوت دیگری نیز جزو مسائل مردمی است.

مسائلی مانند کشاورزی، عمران و شهرسازی، ارتباطات و اطلاعات، صنعت و تجارت، گردشگری و غیره؛ که به‌شکل مشابه، هر یک از اینها نیز توسط متخصصین مربوط به خودشان مدیریت خواهند شد.

ضمناً تصاویر را صرفاً برای الهام‌بخشی بیشتر و همچنین خسته‌کننده نبودن مطالعه‌ی متنی طولانی گذاشته‌ایم. این‌ها تماماً توسط هوش مصنوعی (Stable Diffusion) تولید شده‌اند که متأسفانه بایاس‌های جنسیتی دارند. ما هیچگونه تفاوتی بین زن و مرد در قانون یا ساختار حکومتی قائل نشده‌ایم؛ مگر آنچه دغدغه‌ی کنگره، مردم یا احزاب باشد.

#برای_آزادی